



هذا مثنوی نور معرفت چهارمین اثر مرحوم مقدس علیشاه فانی مبارکه

سخن سردبیر

ارتباط روانشناسی و هنر به قلم : عاطفه مختاری

سفری به ادبیات :

شرح رباعیات خیام

ثروت عربستان

بایستانی پاریزی

آهنگ توسعه مملکت ها

ساعد مراغه ای

قلم :

وودی آلن

عاطفه مختاری

عارف ایمانی

تقدیم به ناشرنماها

اشعار :

عاطفه مختاری / زهره ضیایی

حافظ ایمانی / فرحناز عباسی

مهسا مظهري / دکتر هنگامه درخشان

اصغر رضایی گماری / زینب خورشیدی

غلامرضا نصراللهی / آلاء شریفیان (آناهیدا)

تحلیل و بررسی شعر :

تحلیل شعر گروس عبدالملکیان

سفری به موسیقی :

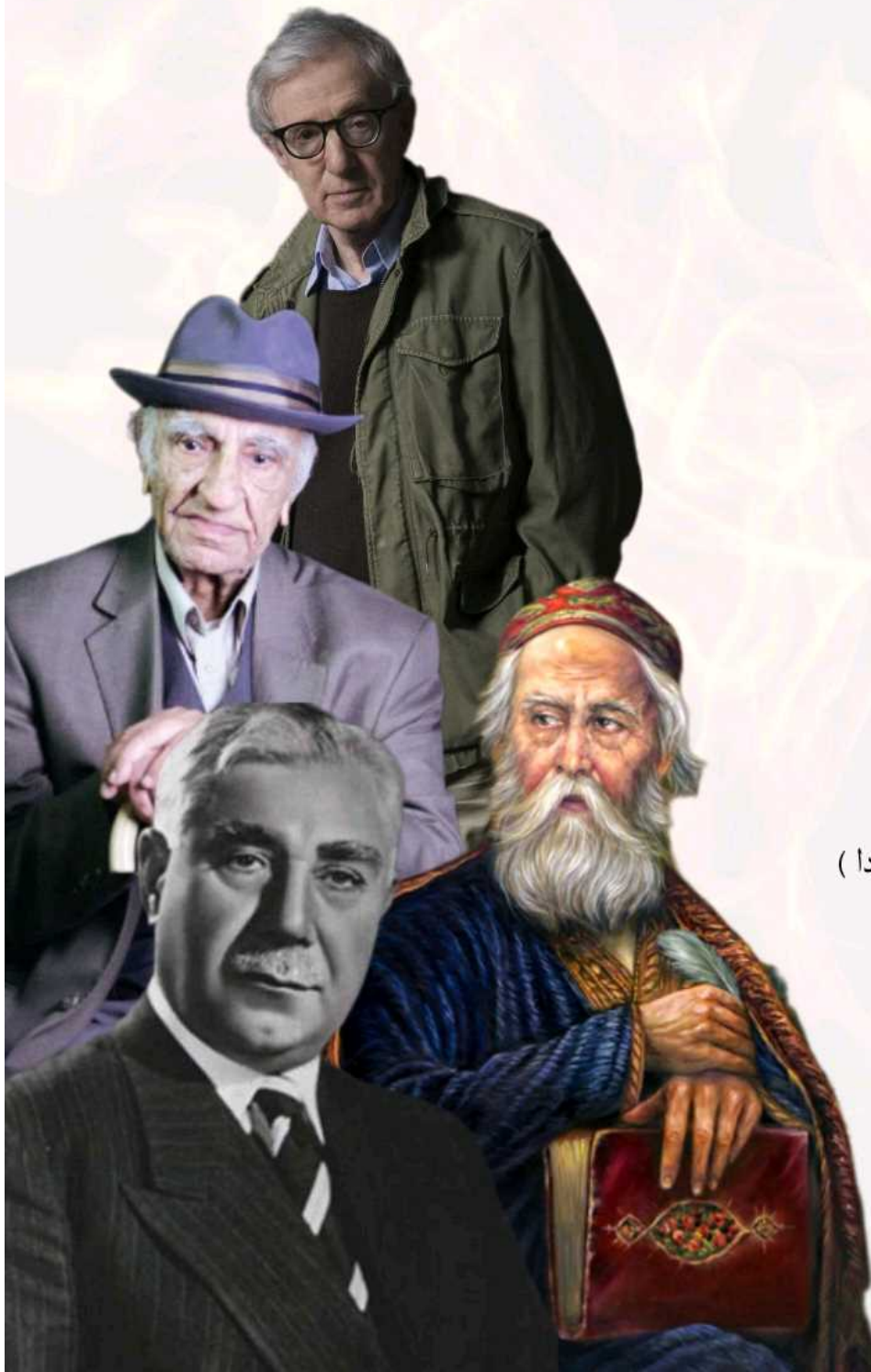
بیوگرافی امیر روشنا

سفری به سینما :

پروژه سینمایی ثارالله

سفری به تاریخ :

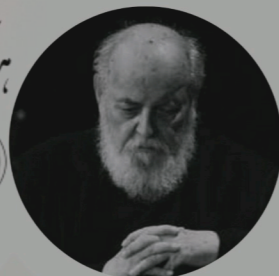
گردشگری ادبی



به نام او

به یاد شاعران و نویسندگان ایرانی، زمینی

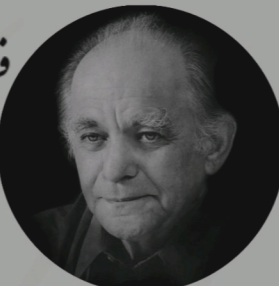
هوشتنگ بهتاج (ه.ل.سایه)، (شاعر و پژوهشگر)
(۱۳۰۱ - ۱۳۰۶)



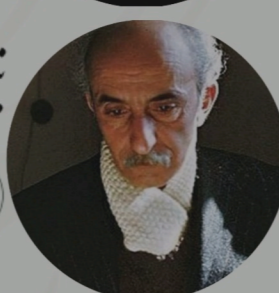
فروغ فرخزاد، (شاعر)
(۱۳۱۳ - ۱۳۴۵)



فریدو مشیر، (شاعر)
(۱۳۰۵ - ۱۳۷۹)



نیا یوشیج، (علی اسفندیار)، (شاعر)
(۱۳۳۸ - ۱۳۷۶)



غزاله علیرزاد، (فاطمه)، (نویسنده)
(۱۳۲۷ - ۱۳۷۵)



سید عباس معروفی، (نویسنده، شاعر، ناشر و روزنامه نگار)
(۱۳۳۶ - ۱۳۰۱)



هذلول نور معرفت چارينشتر مرحوم مقدس عليشاه فاني مبارکه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هذلول نور معرفت چارمين اثر
مرحوم مقدسعليشاه فاني مبارکه

آن نام که زيب هفت طاق است
هم آتش و باد و آب و هم خاک
نابود ز بود او ببيان شد
هر سود و زيان زفر او شد
بعدش نيران و هم حجيم است
قهرش ز قوم و اسفلين است
و از قهر بپا نموده نيران
صد گونه مصور و مظاهر
داد است او امر و نواهي
آورده برون هزار دستي
درکام زبان ز گفته او است
انوار ز نور او است ساري

آن نام که صدر نه رواق است
آن نام که ريخت طرح افلاك
موجود ز جود او عيان شد
بود دو جهان ز امر او شد
قربش جنات و هم نعيم است
مهرش فردوس و حور و عين است
از مهر بنانموده رضوان
از قدرت خویش کرد ظاهر
چيده است بساط پسادشاهی
از کتم عدم به ملک هستی
هر گل بچمن شکفته او است
انهار ز نهر او است جاری

يکـذرد زمهر او است بيضا
 تصوير کش عذار گلگون
 صورتگر قوم نازنينان
 نقاش مصوران عالم
 قيوم و بلا يفت و دانا
 حي و صمد و رحيم و رحمن
 دانای تمام کار دانا
 بخشنده عاشقان دلدار
 روزی ده کافر و مسلمان
 علام بود بهر غیوبی
 آن پاك رئوف مهربانی
 غفار بود بهر ذنوبی
 بسی عیب و منز و مبرا
 سازنده پستی و بلندی
 افزون شده و صفش از چه و چون
 کس ره نبرد به کنه دانش
 کی خس برسد به قعر دریا
 خفاش کجا و تاب خورشید
 اشجار اگر شوند خامه
 دریا همه گر شوند مداد
 گویند هزار الف افزون
 تا حشر اگر که راه پویند
 این نکته ثبوت عارفان است

يك قطره ز بحر او است دریا
 ترتیب ده مدار گردون
 صنعتگر خیل مه جبینان
 طراح بسیط خاک و آدم
 بینا و توانگر و توانا
 دادار قدیم و فرد سبحان
 حاکم بجمیع حکم رانان
 سوزنده فاسقان فجار
 دارنده دین و حفظ ایمان
 ستار بود بهر غیوبی
 کورا نبود نظیر و ثانی
 مقلوب بود بهر قلوبی
 از شبه و شریک و ضد معرا
 بیرون ز حساب و چون و چندی
 ذاتش ز حساب هست بیرون
 حیران شده عقل از صفاتش
 یا پشه رسد به قرب عنقا
 کی عقل رسد به کنه توحید
 اوراق اگر شوند نامه
 اشیا همه تا بروز میعاد
 در وصف کریم حی بیچون
 يك شمه ز وصف او نگویند
 دریای محیط بیکران است



عارف ایمانی

نویسنده، تهیه کننده و کارگردان

سخن سردبیر

خدایا شروع سخن نام توست

وجودم به هر لحظه نام توست

دل از نام و یادت بگیرد قرار

خوشم چونکه باشی مرا در کنار

خوشحالم که در شماره دیگری از ماهنامه زمستان هر چند با وقعه‌ای کوتاه در خدمت شما خوانندگان عزیز و خردمند می‌باشم.

باشد که در این راه با ما هم قدم شوید و این مجله الکترونیکی را برای دوستان و دوستداران هنر ارسال نمایید. حمایت شما چراغی ست روشن بر جاده تاریک راه ما.

از هر جا، از هر یک یادی، یادگاری، برایت آورده‌ام. از سیمای هر کدام زیباترین خط را برده‌ام از اندام هر یک نازنین طرح را گرفته‌ام، از هر گلی، افقی، دریایی، آسمانی، چشم اندازی، رنگی دزدیده‌ام و با دست و دامنی پر از خطها و رنگها و طرح های آن سوی این آسمان زمینی، از معراج نیمه شبان تنهایی، به دامن مهربان تو، ای دامن حریر مهتاب شبهای زندگی سیاه من، فرود آمده‌ام نشسته‌ام تا آن ودیعه‌ها که از آسمانها آورده‌ام در دامن تو ریزم. (دکتر علی شریعتی)
پیش از پیش از تمامی هنرمندان، شاعران و شما عزیزان که همیشه در کنار ما بوده‌اید سپاسگزاری می‌نمایم و امیدوارم قدمی هر چند کوچک اما ماندگار در عرصه هنر از خود به جای بگذارم.

ارادتمند

عارف ایمانی



نویسنده: عاطفه مختاری

(شاعر، نویسنده و دانشجوی رشته روانشناسی)

ارتباط روانشناسی و هنر

هنرمند مفسر رازهای روح زمانه خویش است! روان‌شناسی و هنر از سال‌های دور ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند و این بر هیچ کس پوشیده نیست چرا که هنر از بطن روح و روان زاییده می‌شود و با احساسات در هم می‌آمیزد چرا که انسان تمام و کمال خود هنر است و هر آنچه بر روی کاغذ نوشته و یا ترسیم می‌شود و هر آنچه با ذهن انسان خلق می‌شود همه و همه از درون نشأت می‌گیرد و همه این آفریده‌ها از درون هنرمند خبر می‌دهند.

روانشناسی به طور کلی به تحلیل و تفسیر رفتار و فرآیندهای روانی فردی می‌پردازد. هنر نیز هم‌چنین به نحوی به فرآیندهای روانی فردی مرتبط است. هنر به عنوان یک شیوه‌ی بیانی نه تنها می‌تواند حالات و احوالات روانی متفاوتی در مخاطبین خود ایجاد کند بلکه می‌تواند به او کمک کند تا درک بهتری از خود و دیگران بیابد. هنر می‌تواند به عنوان یک روش درمانی نیز مورد استفاده قرار گیرد و به همین دلیل برخی روانشناسان از هنر به عنوان یک راه حل برای مشکلات روانی استفاده می‌کنند. هنر می‌تواند به عنوان یک وسیله برای تسهیل درمان در برخی از بیماری‌های روانی مانند اختلالات اضطرابی و افسردگی مورد استفاده قرار گیرد. برخی از تکنیک‌های هنری مانند نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، رقص و درمان با حیوانات، می‌توانند به عنوان روش‌های درمانی مؤثر برای کمک به بیماران باشند. به عنوان مثال، نقاشی کردن و خلق آثار هنری می‌تواند به بیماران کمک کند تا از افکار منفی خود رهایی پیدا کنند و به جای آن، احساسات مثبتی را تجربه کنند. همچنین، موسیقی و رقص می‌توانند به عنوان روش‌هایی برای کمک به بیماران در تسکین دردهای جسمی و روانی و کاهش استرس و اضطراب مورد استفاده قرار گیرند.

در کل، هنر به عنوان یک روش درمانی و آرامش‌بخش، می‌تواند بهبود سلامت روان افراد را تسریع و تسهیل کند. هنر به عنوان یک وسیله برای بیان احساسات و تجربیات، می‌تواند به درک بهتر از خود و دیگران کمک کند و همچنین بهبود روابط و کاهش انزوا و تنهایی را تسهیل کند. در کل، هنر به عنوان یک ابزار مؤثر برای بهبود سلامت روان، زندگی افراد را بهبود می‌بخشد و از مشکلات روانی و اجتماعی جلوگیری می‌کند. گاهی زبان درون، زبانی غیر مستقیم می‌شود و با هنر آمیخته می‌شود و به خلق آثاری می‌پردازد که برگرفته از افکار، اعتراضات و احساساتی است که شاید هنرمند توان بر زبان آوردن آن احساسات را ندارد و با زبان هنر بازگو می‌کند همانند نقاشی، کاریکاتور، شعر و ...



نویسنده: عاطفه مختاری

(شاعر، نویسنده و دانشجوی رشته روانشناسی)

ارتباط روانشناسی و هنر

در واقع هنرمند با بازگو کردن درون به آرامشی ژرف دست می‌یابد. اولین روانشناسی که به مطالعه روان و هنر پرداخت فروید بود. او با مطالعه آثار و زندگینامه‌ی هنرمندانی همچون شکسپیر، لئوناردو داوینچی و ... توانست ارتباطی بین روانکاوی و خلق هنری پیدا کند. سرانجام او در کتاب خود با عنوان "تعبیر رویا" به تفسیر اشعار و نمایشنامه‌ها پرداخت. خود او نیز نبوغ هنری داشت و مهم‌ترین جایزه‌ای که در طول زندگی گرفت، جایزه ادبی گوته بود که به دلیل سبک زیبای نثر نویسی اش به او داده شد. بعد از فروید کارل گوستاو یونگ به مطالعه پرداخت و به نتایجی دست پیدا کرد.

در واقع یونگ هنر را وسیله‌ای پویا می‌دانست که حتی در درمان بیماری‌های روانی حاد می‌تواند بسیار کمک کننده باشد و یکی از روش‌های پیشنهادی او برای درمان از طریق هنر شیوه‌ای بود که امروزه به پسیکو درام معروف است و به نوعی از مداوای بیماران اشاره دارد که آنها را تشویق میکند تا از طریق بازیگری، مسائل خود را در یک محیط جمعی ارائه دهند.

آندره برتون که نقاش، شاعر و نویسنده بود و بعدها روانپزشک شد و بر اساس مطالعات و تحقیقات فروید در مورد ناخودآگاه ذهن مکتب سورئالیسم را بنا کرد. سورئالیسم رویکردی است که با پا گذاشتن بر قوانین و چهارچوب‌های موجود، واقعیتی فرای آنچه به ظاهر دیده می‌شود را به نمایش می‌گذارد و ادعا دارد زمانی هنرمند می‌تواند بیشترین بهره را از خلاقیتش ببرد و صادقانه دست به آفرینش یک اثر هنری بزند که به تراوشات ناخودآگاه خود بیش از منطق و تفکر عینی اش اعتنا کند. در این مکتب هدف هنر آشکار کردن امور غیرعقلانی، حیرت انگیز و خیالی است و این زمانی محقق می‌شود که هنرمند اجازه دهد ناخودآگاهش چیزی را که مدنظر دارد خلق نماید.

شکسپیر درام نویس انگلیسی می‌گوید:

موسیقی مانند طلسمی است که میتواند سینه‌های ناآرام را به آرامش بکشانند.

این جمله، جمله‌ای است ژرف و عمیق موسیقی به عمق درون نفوذ می‌کند و با جان در هم می‌آمیزد. موسیقی خوب انرژی‌های مثبت را جذب می‌کند و انسان را به آرامش سوق می‌دهد. بنابر این هنر باعث صافی روان و تزکیه باطن می‌شود.

در نتیجه استفاده از هنر به عنوان یک راه برای بهبود روانی و تحلیل و درک فرآیندهای روانی، می‌تواند به فرد کمک کند تا با خود و دیگران بهتر آشنا شود و این بهبود تأثیر بسیار مثبتی بر کیفیت زندگی فرد خواهد داشت.

سفر مرید دوست

شرح رباعیات خیام



خیام نیشابوری
(۳۹۰ ق. ۵۳۶ ق)

گرمی نخوری طعنه مزین مستان را

بنیاد مکن تو حیل و دستان را

تو غرّ بدان مشو که می ، می نخوری

صد لقمه خوری که می غلام است آن را .

(طعنه زدن) ملامت کردن ، سرزنش کردن ، بدگویی کردن .

(حیل و دستان بنیاد کردن) مکر و فریب به کار بردن بنای

فریبکاری نهادن .

حافظ گوید :

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد .

(غرّ شدن) فریفته شدن ، گول خوردن ، مغرور شدن .

اگر تو باد نمی نوشی ، مستان را ملامت مکن و به این شیوه مکر و نیرنگ به کارمیر و اینقدر نیز مغرور مباش که که اهل باده نیستی ، زیرا تکبر تو را از راه حق باز داشته و به راه حرام سوق داده است . تو صدها لقمه حرام می خوری که باده نوشی در برابر آن گناه حقیر و کوچک به شمار می آید . در برخی نسخ از جمله طریخانه که غالباً رباعیاتش منسوب به خیام است .

شرح رباعیات خیام



خیام نیشابوری
(۳۹۰ ق. ۵۳۶ ق)

آمده است :

ای صاحب فتوی از تو پر کارتریم

با این همه مستی از تو هشیارتریم

تو خون کسان خوری و ما خون رزان

انصاف بده کدام خونخوار تریم ؟

حافظ گوید :

بہتر ز طاعتی کہ بہ روی و ریا کنند
کہ می ، حرام ولی بہ زمال اوقاف است .

می خور کہ صد گناہ ز اغیار در حجاب
فقیہ میکہد دی مست بود و فتوی داد

این رباعی نسبت بہ بقیہ رباعیات کہ در مجموعہ خیام نامہ فراہم آمدہ است ، ضعیف و سخیف است اما چون در اغلب نسخ معتبر بہ نام خیام ثبت شدہ لاجرم درج گردیدہ است .



ثروت عربستان

رابرت لیسی ، نویسنده کتاب سرزمین سلاطین می نویسد :

سلطان نشین عربستان سعودی در سال ۱۹۸۱ روزانه ۱۰ میلیون بشکه و به جهانیان فروخت و قیمت هر بشکه نفت در آن تاریخ ۳۲ دلار بود که در آمد روزانه ای معادل ۳۲۰ میلیون دلار به دست می دهد . هزینه های استخراج و بازاریابی حداکثر ۵۰ سنت برای هر بشکه است که ۵ میلیون دلار می شود .

بنابراین در آمد روزانه سلطان نشین به ۳۱۵ میلیون دلار می رسد . او مبلغ قدرت خرید مجذوب کننده ای دارد ، با چنین در آمدی

سلطان نشین سعودی می تواند : بانک باکلیز ، بزرگترین بانک تجارت انگلستان را ظرف ۱۱ روز و ۲۱ ساعت ۳۶ دقیقه و مارکس واسپنسر ، بزرگترین فروشگاه های زنجیره ای انگلستان را ظرف ۱۱ روز و ۱۶ ساعت و ۴۸ دقیقه و بریتیش لیلاند ، بزرگترین تولید کننده اتومبیل انگلستان را ظرف ۲ روز و ۷ ساعت و ۱۲ دقیقه و هارودز ، یکی دیگر از بزرگترین فروشگاه های زنجیره ای انگلستان را ظرف ۱۹ ساعت و ۱۲ دقیقه خریداری کند .

اگر به فرض محال ، کاخ باکینگهام در بازار مرکزی لندن ارزیابی گردد ملک خالد می تواند این محل مسکونی راحت را در نزدیکی پارک سنت جیمز قرار دارد و محل سکونت ملکه انگلستان است با فروش کمتر از سه روز نفت استخراجی بخرد .



ثروت عربستان

جالب توجه است که پدر شیطان بزرگ یعنی انگلستان و فرزند نو کیسه اش آمریکا، در عرض چند سال به عناوین مختلف این این کشور را غارت و چپاول کردند.

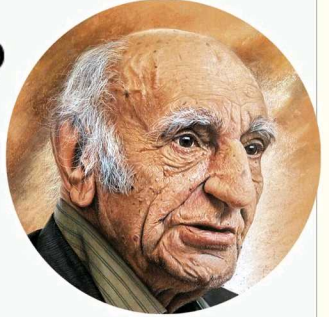
کشوری که میلیاردها سپرده ارزی داشت و ثروتمندترین کشور جهان به شمار می رفت.

کشوری که میلیاردها کسر بودجه پیدا کرد و دیگر هم محال است بگذارند حتی یک دلار پس انداز ارزی داشته باشد.

برگرفته از کتاب قَدَحِ دُرْد

باستان‌پاریزی (۱۳۹۳ - ۱۳۰۴)

(نویسنده، تاریخ‌دان و پژوهشگر)



اگر امیدی باید داشت، از محققان و نویسندگان جوانی باید داشت
که (روز به پیش) اند و مایه امید مملکت، کار ما به (چل و لی)
افتاده ایم از این حرف‌ها گذشته، باستانی‌پاریزی همین است
که هست.

اگر صد سال بر مشکش زنی چوغ

همان دوغ و همان دوغ و همان دوغ

به هر حال، بضاعتِ مُزْجَاهُ من همین است که طی این سی سال نویسندگی به جامعه ادب ایرانی تقدیم شده، اگر
مطلوب جامعه واقع شده باشد (فَهُوَ الْمَطْلُوب) و اگر نه، باید آن را به حساب کاغذ باطله‌ها آورد و در سبد
ریخت و به سراغ مقالات بهتر از آن رفت.

یک وقت بچه‌ها راه را بایزید گرفتند، پس‌رگی به شوخی پرسید: پیرمرد! ریش تو محترم‌تر یا دُم خر؟

بایزید ریشی جُنْبانَد و با خنده گفت:

فرزند! اگر از پِلِ صراط بگذرد، ریش بایزید! و اگر نکذرد البتّه دُم خر!

آهنگ توسعه مملکت‌ها

نای ۷ بند

ز بس صحن چمن از خنده گلزار خرم شد

درو ، چون دست کلباز ، از هوا گل می توان چیدن

چهل و چند سال پیش بود ، آن شب در کرمان ما برق نداشتیم

صبح که به مدرسه رفتم ، من آن روزها مدیر دبیرستان دخترانه

بهمنیار کرمان بودم ، از همان دم در بچه ها که یکی یکی مرا

می دیدند مثل گل خندان می آمدند و می گفتند : آقا ، دیشب

شعرتان را رادیو خواند ، شما گوش کردید ؟ شنیدید ؟ و من البته

چون برق نداشتیم آن شب رادیو را طبعاً نگرفته بودم . معلوم شد ، در یکی از برنامه های گل ها که هنرمند

کم نظیر مرحوم استاد صبا آن را تنظیم کرده بود ، شعر گل ریزان من دکلمه شده بود :

یاد آن شب که صبا بر سر ما گل می ریخت

و من برای سپاسگزاری ، این رباعی را خطاب به خانم روشنگر ، دکلمه کننده آن برنامه سرودم و از کرمان فرستادم :

گل های تو دید و طبع دیگرگون شد

گر طبع فسرد و خاطر من محزون شد

شیرین شد از آن کز دهنش بیرون شد

شعر من اگر تلخی دنیا را داشت

آهنگ توسعه مملکت‌ها

نای ۷ بند

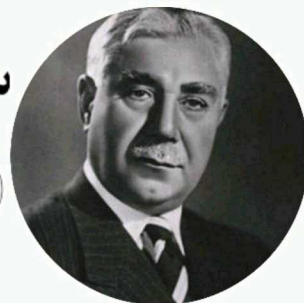
سالی بیش نگذشته بود که شبی دیگر، این قطعه در برنامه گل‌ها
جای گرفت، آن وقت دیگر مرگ صبا بود که در روز جمعه ۲۹
آذر ۱۳۳۶ ش / ۱۹ دسامبر ۱۹۵۷ م، رخ داده بود.

برنامه گل‌ها در مرگ صبا قطعه‌ای خاص اجرا کرد و مرحوم
بنان، خواننده آن بود و با آهنگی سخت و دلنشین و احساس
انگیز خواندن گرفت:

یاد منم شب که صبا بر سراگل می ریخت

از کتاب نای ۷ بند

دکتر باستانی پاریزی



ساعدمراغهی (۱۳۵۲ - ۱۳۶۰)

(سیاستمدار)

خاک بر سر آن

این خاطره را آقای دکتر سیاسی از قول ساعد مراغه ای نقل کرده که ساعد می گفت : چنانکه می دانید همه کاربری اداری من در وزارت خارجه بوده است . اولین ترقی ئی که کردم این بود که نایب کنسول شوم . خواستم پیش خانم خودی بگیرم ، خانم گفت : خاک بر سرت حسنعلی خان کنسول است تو نایب کنسول ! پس از مدتی با حسن خدمت و جدیت کنسول شدم . زخم گفت : خاک بر سرت فلانی مستشار است

تو کنسول ؛ رایزن شدم ، باز گفت : خاک بر سرت فلانی وزیر مختار است ... ، وزیر مختار شدم گفت : خاک بر سرت فلانی نخست وزیر است . این بود تا اینکه دری به تخته خورد ، نخست وزیر شدم ، آنگاه زخم گفت : خاک بر سر آن مملکتی که تو نخست وزیرش باشی .

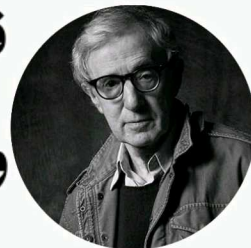
از کتاب قَدَحِ دُرْد

قسم

قلم‌جاره‌ی دهیم

وودی آلن

Woody Allen



می‌گویند داستایوفسکی برای پول می‌نوشت تا پس از مخارج شهوتش به میزهای بازی رولت سن پترزبورگ برآید. فاکنر و فیتزجرالد نیز استعدادهای خود را در ازای مبلغی در اختیار نوکیسه‌هایی قرار می‌دادند که هتل‌های هالیوود را از جاعلانی پر کرده بودند که به غرب آورده بودند تا برای کیشه از خود ایده در کنند.

چند ماه پیش، تعداد انبوه و تسکین بخشی از نوابغی که ساختگی یا واقعی در برهه‌ای از حیاتشان به شرافت خود چوب حراج زده زده بودند.

حول کورتکسم شروع به جست و خیز کردند؛ آن هنگام که در آپارتمانم پرسه می‌زدم و بر آن بودم به جد و جهد با قلقلک منبع الهام درون مایه‌ای در خور آن کتاب عظیم که باید روزی به رشته تحریر در آوردم از آن استخراج کنم، که تلفظم زنگ خورد.

شفیره؟ صدای آن سوی خط از میان لب‌هایی در می‌آمد که به وضوح سیگار برگی را در بر گرفته بودند.

بله، فلاندرز شفیره هستم، شما؟

ممممم ... راستش فکر نمی‌کنم ...

عیب نداره، من تولیدکننده فیلم هستم. از اون گنده‌هاش، ای خدا مگه میشه مجله‌ی ویرایتی رو نخونده باشی؟ رتبه یک مشمئزکننده در گینه بیسائو به من تعلق داره.

قلم‌آواره‌ی دهیم

وودی آلن

Woody Allen



اعتراف کردم: حقیقتاً بنده بیشتر در حوزه ادبیات فعالیت دارم. آره میدونم، تاریخ نگاری های هاگفلیش رو خوندم. برای همین میخوام بینم. امروز سه و نیم هتل کارلیل باش سوئیت رویال. به اسم اوزیمانندیاس هون اتاق گرفتم تا از شر جوونک های محلی عشق شهرت و سیل فیلمنامه هاشون در امان باشم. پرسیدم: شماره من رو از کجا آوردید؟ توی دفتر تلفن عمومی ثبت نشده. از اینترنت گرفتم، شماره ات و عکس های کولونوسکوپي ات

توی اینترنت. کافیه سر قرار حاضر شی تا جفتمون بارمون رو ببندیم.

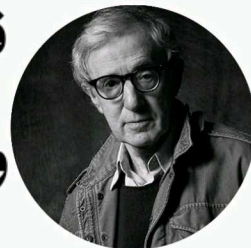
این را گفت و گوشی را با چنان شوقی بر دستگاه کوید که شیپور استاشم از کار افتاد.

دور از ذهن نیست که نام ای. کلای ابریک بار هم به گوشم نخورده باشد. طبیعت من نه به دنبال فستیوال های پُر زرق و برق و پشت سر هم و ستاره های زیبارو، بلکه پیرو رژیم ریاضت کشانه یک چکامه سرا بود. سالیان سال رمان های پُر شمار انتشار نیافته ای در باب درون مایه های فلسفی رقم زده بودم تا اینکه سرانجام انتشاراتی به نام بُنجل گستر یکی از آثارم را به حساب رساند. در این کتاب داستان مردی را به رشته تحریر در آوردم که در زمان، به گذشته سفر می کند و کلاه گیس جورج سوم را پنهان می کند و بنابر این تصویب قانون تمبر را به تعجیل می اندازد که ظاهراً به دلیل گزندگی اش به مذاق انتشارات خوش نیامد.

قلم‌آواره می‌دهیم

وودی آلن

Woody Allen



وقتی فرمان ابر را ، همچون فرمان صاحبی بر سگش که خود را
به کارلیل برسانم سبک سنگین کردم ، نسبت به خود فروشی به
این جانور نوک اردکی بی فرهنگ هالیوودی دو دل شدم .
تصور اینکه وی احتمالاً برای سودجویی از خلاقیت من در به تحریر
در آوردن فیلمنامه ای نقشه ای در سر می پروراند ، همزمان هم
مرا منزعج می کرد و هم ایگو ام را قلقلک می داد .
هر چه نباشد ، وقتی خالقان گتسبی بزرگ و خشم و هیاهو می توانستند
از صدقه سری یک مشت عشق کت و شلوار تشنه پرستیز از ساحل غربی

غربی نانی در روغن بزنند ، چرا که گل پسر خانم شفیقه تواند ؟ بی نهایت مطمئن بودم استعدادم در پرورش شخصیت و فضا در مقایسه
خزعبلات پوچی که نویسندگان دوزاری استودیوها که یک ریز از خود در می کنند ، خواهد درخشید .

بی شک تندیس زرین بر روی طاقچه شومینه خانه ام زینده تر است تا این جوجه های پلاستیکی ضایع . اندیشه ایجاد وقفه ای
مختصر میان نگارش جدی ام برای ذخیره پس انداز روز مبادا که می توانست هنگام نگارش مادام بواری یا جنگ و صلح دیگر
تأمین کند به دور از منطق بود .

اینگونه بود که در جامعه نویسندگان با آرنج طرح وصله و کلاه هنری در سوئیت رویال هتل کارلیل سر قرارم با آن غول خودخوانده
یعنی ای . کلای ابر حاضر شدم .

ابر مردی فربه بود با کلاه کیسی که شک ندارم با دیدن تبلیغات تلویزیونی خریده بود . ملغمه ای از تیک های عصبی گوناگون چهره
وی را به شکل خطوط و نقطه هایی همچون گد موریس در می آورد . به همراه وی که ملبس به لباس خواب و حوله حمام بود ، خانم

قلم‌آچاره‌مے دھیم

وودی آلن

Woody Allen



خانم بلوند بی نهایت خوش تراشی نیز بود که ظاهراً به دلیل
روشی صد در صد تضمینی برای پاکسازی سینوزیت مزمن او دست
یافته بود.

میرم سر اصل مطلب، شفیقه جون.

این را که می‌گفت با سرش به اتاق خواب اشاره می‌کرد.

کنیز پیل می‌پاش بلند شد و بعد از دو دقیقه صاف و صوف کردن

لباسش، راهش را به آن سمت کج کرد.

به خودم آمدم و گفتم: می‌دونم، شما کتابم رو خوندی و از اینکه

چقدر نثر من بصری است شگفت زده شده‌اید، حال از من می‌خواهید یک سناریو خلق کنم. حتما متوجه هستید که حتی اگر سر

اعداد و ارقام با هم کنار بیاییم، من در مورد حق و حقوق بی‌چون و چرای هنری ام کوتاه نمی‌آیم.

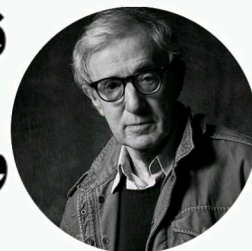
آبر به شکل نامفهوم می‌گفت: البته، البته.

نشان داد برای اولتیماتوم من پشیزی ارزش قائل نیست. بعد یک قرص آنتی‌اسید بالا انداخت و پرسید: میدونی رمان سازی
یعنی چی؟

پاسخ دادم: راستش نه.

گفت: وقتی یک فیلم خوب می‌فروشه، تولیدکننده‌ها چند تا زامبی استخدام می‌کنن تا ازش کتاب در بیارن، یک جور بیگاری شومیز
برای عوام. این اشغال‌پاشغال‌ها رو دیدی تو جا کتابی‌های فرودگاه‌ها و فروشگاه‌ها؟

قلم‌آچاره‌ی دهیم

 وودی آلن
Woody Allen


گفتم : آها .

کم کم گرفتگی عضلانی کشنده ای سراغم آمد که اولش زیر کانه گویی بی اهمیت از کمرم شروع شد .

ادامه داد : اما من یک فرهیخته ام و عادت ندارم با جوجه هنرمندها چک و چونه بزیم ، صاف میرم سراغ کار درست ها . برای همین خواستم بهت اطلاع بدم که آخرین کتابت هفته پیش توی یک فروشگاه کوچک روستایی چشمای آبیم رو گرفت ، نه اینکه فکر کنی خوندمش ، نه ، اما همون سه سه صفحه که تونستم قبل از حمله خوابم نگاه بندازم دستم اومد که با یکی از برجسته ترین ادیبان از زمان بابا همینگوی طرفم .

گفتم : راستش را بخواهید ، اصطلاح رمان سازی به گوشم هم نخورده . حوزه کاری من ادبیات جدیه ، جویس ، کافکا ، پروست ، اگر نمی دونید بدونید که ویراستار فرهنگی یادداشت های روزانه سلمانی ...

گفت : بله ، بله ، شکسپیر هم که باشی بالاخره باید یه تیکه نون داشته باشی سق بزنی تا قبل از خلق شاهکار ادبی سقط نشی .

گفتم : اوهوم ، میشه یه کم آب بهم بدید ؟ به این زاناکس ها عادت کرده ام .

آبر صدایش را بالا برد و گفت : ببین جوون ، همه برنده های نوبل واسه من کار میکنن . این جوری گلیم خودشون رو از آب می کشن بیرون .

کنیز تیل مپلش ، آماده و گوش به زنگ ، سرش را داخل اتاق کرد و با لحنی ساختگی گفت : ای ، کلای گارسیا مارکز پشت خطه . میگه کف گیرش خورده ته دیگ . میخواد بدوننه امکانش هست پروژه رمان سازی بیشتری بهش بدی ؟

قلم‌آواره می‌دهیم

وودی آلن
Woody Allen



جناب تولید کننده توپید : عسلم ، به گایو بگو خودم بهش زنگ میزنم .

با صدای بلندی گفتم : حالا چه فیلمی رو از من می خواید رمان سازی کنم ؟

سر این کلمه زبانم گرفت . داستان عاشقانه است ؟ گانگستریه ؟ یا اکشن ماجراجوییه ؟ من به سادگی قلم و توصیفاتم مشهور به خصوص فضاهای روستایی به سبک تورگینف .

آبر صدایش را در سرش انداخت و گفت : آره ، این روس موس ها کارشون خوبه . پارسال می خواستم از اعترافات استاورگین یه موزیکال

برای برادوی تهیه کنم که یکهو زد همه حامی های مالی آنفولانزای خوکی گرفتن . حالا نقشه مون از این قراره ، از قضا حق

بهره برداری از یه فیلم کلاسیک با بازی سه کله پوک مال منه که سال ها پیش توی کن سر شرط بندی با ری استارک بردمش .

به نظرم مدیوم واقعاً عجیب و جالبی برای این سه کله پوک سر خوش ماست . تا جایی که میتونستم عصاره اش رو از نسخه های چاپی

بیرون کشیده ام ، فیلم های سینمایی و برنامه های تلویزیونی داخلی و خارجی ، اما هنوز احساس میکنم اگه یه کم دیگه باید

بچلونیمش ، بتونیم یه اشانتیون از توش درآریم .

ناباورانه گفتم : از توی سه کله پوک ؟

صدایم با گلیسافندرو رفت بالا .

آبر با چرپ زبانی گفت : شک ندارم تو هم دوستشون داری ، اونا دیگه بخشی از فرهنگ ما هستن .

قلم‌آواره می‌دهیم

وودی آلن
Woody Allen



آره ، اما وقتی هشت سالم بود .

این را که گفتم از جایم بلند شدم و به جیب هایم ضربه زدم تا قرص فیورینالم را که برای مواقع اضطراری همراه داشتم پیدا کنم .

وایسا ، وایسا ، هنوز پلات داستان رو برات نگفتم که قراره یه شب رو در رودخونه ای تسخیر شده سپری کن .

گفتم : خیلی هم خوب .

به طرف درب شتافتم و گفتم : یه کم دیر شده ، چند تا از دوستان دارن انباری درست می کنن ...

آبر بی توجه به مقاومت من که اکنون دیگر به وحشت زدگی تبدیل شده بود گفتم : یه اتاق پخش فیلم آواره کردم تا نشونت بدم . با عصبانیت و تته پته کنان گفتم : خیلی ممنون ، فکر کنم تن ماهی ام داره تموم میشه .

که آن آبر مرد وسط حرفم پرید : بذار باهات روراست باشم جوون . اگه این پروژه همون قدر که دماغم داره بهم سیگنال میده پول ساز باشه ، حسابی چیمون پُر میشه . کافیه یه ایمیل بزنی و حقوق نوشتن رمان رو تمام و کمال بگیریم . میتونی در عرض شش ماه اون قدر پول به جیب بزنی که تا آخر عمر با خیال راحت از خودت هنر جدی در کنی . فقط چند صفحه نمونه کار بهم بده تا از بابت نبوغت خاطر جمع بشم . کسی چه می دونه ، شاید هنر رمان نویسی با قلم تو به نبوغ خودش برسه .

آن شب با تصورم از خود دست به گریبان بودم و برای تسکین افسردگی رو به و خلمتم دست به دامان عرقی جات آرامش بخش شدم . اما از صداقت به دور است اگر اذعان نکنم همین فکر که آن قدر پول به جیب بزنی تا بتوانم شاهکاری دیگر را به

قلم‌آجره‌دهیم

وودی آلن

Woody Allen



دور از سوءتغذیه بنویسم ، ریتم تپش قلبم را به هم ریخته بود . تنها حرص و طمع نبود که در حلازون گوشم زمزمه می کرد . این احتمال نیز وجود داشت که آبر به راستی شمال را بو کشیده باشد .

با شوریدگی و سر خوشی ناگهانی به طرف دستگاه قهوه سازم جستم و خود را با گالون گالون قهوه سیاه آبیاری کردم . تا قبل از طلوع خورشید ، پشت این تکلیف دشوارم را به خاک مالیدم و دل در دلم نبود که آن را به خیر جدیدم نشان دهم .

اما بر خلاف ذوق و شوق من ، تا ظهر نمی خواست کسی مزاحمش شود و وقتی سرانجام توانستم با او تماس بگیرم ، مشغول لمباندن شیر و غلات صبحانه

بود . فرمان داد : سه اینجا باش . بگو با مورای زنگویل کار داری ، تخلص قبلیم لو رفته و ساختمون پر شده از مدل های دیوونه ایی که مجلات نمونه کارشون رو دست گرفت اند و میخوان تست بازیگری بدن .

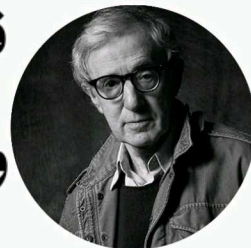
همزمان که دلم به حال این مرد با دشواری های اش می سوخت ، چند ساعت باقی مانده دستی به سر و گوش چند جمله از متن کشیدم و سر ساعت سه اثرم را که بر روی کاغذ پوستی شکلی دوباره تایپ کرده بودم در دست گرفتم و وارد اتاق مجلس شدم . فرمان داد : برام بخونش .

و سر یک سیگار برگ کوبائی را با دندان کند و در جهت یک نقاشی قلبی اوتریلو تف کرد . من که از تصور ارائه کارم به صورت شفاهی جا خورده بودم پرسیدم : بخونمش ؟ بهتر نیست خودتون بخونیدش ؟ این جوری ریتم ملایمی که در کلمات هست در گوش ذهنی تون طنین انداز میشه .

قلم‌آچاره‌مے دھیم

وودی آلن

Woody Allen



نه ، اینجوری بهتر حسش میکنم . در ضمن دیشب ، توی رستوران عینک مطالعه ام رو گم کردم .

و پایش را روی میز جلومبلی گذاشت و دستور داد : یالا .

شروع کردم : اوکویل ، کانزاس ، بر پهنه دور افتاده ای در آن سوی دشت گسترده مرکزی آرام گرفته است . از منطقه ای که زمانی در آن وجب به وجب زمین کشاورزی بود ، الان چیزی جز برهوتی باقی نمانده است . زمانی ذرت و گندم منبع درآمد بسیار خوبی بود ، پیش از آنکه یارانه های کشاورزی مردم را به خاک سیاه نشانند .

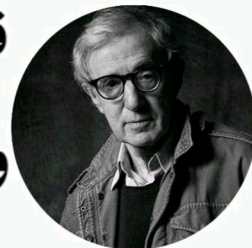
چشمان آبر دودو میزد . سرش در ابر سیاه و متراکمی از دود سیگار برگ گم شده بود .

ادامه دادم : یک مورد مستهلک مقابل خانه ای روستایی و متروک توقف کرد و سر و کله سه مرد پیدا شد . مرد تیره مو با خونسردی و بی هیچ دلیل آشکاری بینی مرد طاس در سمت راستش را گرفت و به شکل دایره ای بزرگ خلاف عقربه های ساعت چرخاند . صدای غرش مهیبی سکوت دشت وسیع را شکست . مرد تیره مو گفت : ما رنج می بریم . زنه از خشونت تصادفی هستی بشر .

در این ثنا ، لری ، مرد سوم ، بی هدف به داخل خانه رفته بود و بر ما پوشیده است که چگونه توانسته بود سر خود را درون کوزه ای سفالین گیر بیندازد . به یکباره دنیا برابر دیدگانش تیره و تار شد و کور کورانه در اتاق دور خود می چرخید . در این اندیشه بود که آیا خدایی هست و آیا حیات هدفی را دنبال می کند یا کائنات طرحی نهفته در خود دارد که ناگهان مرد تیره مو وارد شد ، چوب چوگانی یافت و بر کوزه فرود آورد . با خشمی سرکوب شده که سالیان سال بر پوچی سرنوشت انسان حجاب

قلم‌آچاره‌مے دھیم

وودی آلن
Woody Allen



افکنده بود، او که نامش مو بود، گوزه را خرد کرد. گرای ناله سر داد:
آخ، آخ، آخ. این جهان به راستی که از عدالت تهی است، و موزی
را با پوست تا انتها در دهان مو فرو کرد.
داستان به اینجا که رسید، ابر ناگهان از لاک بی تفاوتی اش بیرون آمد.
به حالت نظامی ایستاد و گفت: کافیه، دیگه نمیخواد بخونی. شاهکاره
در حد جان اشتاین بک، در حد کاپوتی، سارتر. بوی پول به مشام
میرسه. میبینم اون روزی رو که این اثر جایزه پشت جایزه می گیره.
حالا برو خونه وسایلت رو جمع کن. توی بل ایر پیش من می مونی تا
وقتی که جای بهتری خالی بشه. یه جای استخردار و اگه بشه با زمین

گلف سه سوراخه یا اگه بخوای، هف می تونه یه مدت تو رو بیره عمارت. منم به وکیلیم زنگ میزنم و میگم حقوق مجموعه آثار کله
پوک ها رو به انحصار خودمون در بیاره. امروز روزی تاریخی در کل شهر گوتنبرگه.

از کتاب هرج و مرج محض

وودی آلن

ترجمه: نگار شاطریان

عاطفه مختاری

(شاعر و نویسنده)



داستان از آنجایی شروع شد که هر دوی ما به یک شب شعر دعوت شده بودیم و هر دو به گونه ای خودشیفتگانی بی حواس بودیم . گفتم بی حواس چون یادمان رفته بود چرا آمده بودیم و دقیقاً کجا بودیم . (برای آموزش بیشتر و قرار گرفتن در یک جمع هنری برگزیده نه ! کل کل کردن و خودنمایی ...) اما همین خودشیفتگی کار دستان داد و با تنفری وصف ناپذیر عاشق شدیم ، چه عاشقانی از لیلی و مجنون پا را فراتر گذاشته بودیم و روز به روز یک دل نه صد دل عاشق تر می شدیم و روز را با شعرهای عاشقانه ای که برای هم می سرودیم شروع می کردیم و بعد هم تمام

من برای او می خواندم :

تا رشته مهر تو به جانم بند است
هر لحظه به روی چهره ام لبخند است
از حادثه و فاصله ها نیست گله

تا عشق ، میان قلب ما پیوند است .

و او برای من :

عاشقانه دوری ، تو بوف کوری
برای این دل تنها ، تو سنگ صبوری .

من برای او :

تو تمام منی و من بی تو تمام
عشق تو لمس لایتناهی آغوش خداست
که ناب ترین رایحه دوست داشتن را
در جهان ساکنم می پراکند

و او برای من :

عاطفه مختاری

(شاعر و نویسنده)



عشق تو در سر نه در تمام وجود، در ذره
ذره سلول های پراکنده است .

و من برای ، او برای من ، شعر و شعر و شعر . زندگی روی زیبای خود را
روز به روز بیشتر نمایان می کرد و ما بیشتر از پیش عاشق آن می شدیم .

داشتم شعر را در زندگی و زندگی را در شعر می آمیختم ، داشتم کودکانه
شب را وداع می گفتم و به آفتاب می پیوستم ، داشتم رنگین کمانی می شدم
سرشار از عشق . داشتم فراتر از آدم طعم بهشت را زیر دندان هایم مزه
مزه میکردم . داشت شعری می خواند ، به میان شعر خواندش پریدم و گفتم :
ای من قربون خودت و قایقت و ...

و آغاز کرد :

سهم من از تو اگر کم باشد

گفتم : فدای تو بشم من با تمام وجودم ...

تیشه را بر ریشه این دل زن ای یار شیرین قدح ام

من اگر خشک شوم

ای جانم ، خدانکند ، من که تیشه ای ندارم ، یک زبان شاعرانه داری و من یک قلب عاشقانه .

و باز گفت : و من پرنده ای غریب که تکیه داده ام به شانه های تو .

گفتم : ادامه نده ، دیگه دارم از شعر و شاعری اشباع میشم .

خندید و با خنده های اش دنیا خندید ، اما به یکدفعه همه جا تاریک شد ، تاریک تاریک ، رفت ، رفت ؟ چرا رفت و شعرهایش را
با خود نبرد ؟ نمی دانم ولی میدانم سهم من از تماشای قایقی شناور بر شانه های شب شد ...

عارفایمانی

(نویسنده، تهیه کننده و کارگردان)



روزی که تمام نمی شود، هر چه جلوتر می رود بدتر می شود. نمی دانم سرانجام ام چه می شود و فقط دم و بازدمی می آید و می رود. حالم مساعد نبود، به پزشک مراجعه کردم. پس از کلی پرسش و پاسخ و نگاه های شک برانگیز برگه ای به دستم داد. روانه خانه شدم و بعد از آماده شدن آن ها مجدداً به پزشک مراجعه کردم. پزشک نگاهی به من کرد و گفت: حدسم درست بود. شما باید سریعاً بستری شوید و تحت درمان باشید. موافقت درمان را هر چه زودتر شروع کنیم؟ در افکار خودم غرق شده بودم که پزشک مجدداً پرسید و گفت: موافقت؟ او پرسید: پسر من، می خواهم از شما سوالی بپرسم، اجازه هست؟ گفتم: بله، حتماً. گفت: تو اصلاً دلت میخواد درمان بشی؟ تو اصلاً اوضاع خوبی نداری و مجدد

تکرار میکنم باید سریعاً بستری بشی.

پاسخ دادم: نیاز دارم بیشتر فکر کنم.

او دیگر حرفی نزد. برگه ها را گرفتم و نمی دانم چطور و چگونه به خانه رسیدم. خودم را روی کاناپه انداختم و چشم های ام را باز کردم، همه جا را شب فرا گرفته بود. موسیقی گوش نواز بارش باران گوش های ام را نوازش می کرد. به بالکن رفتم و به قطره های باران که زمین را به آغوش می کشید نگاه می کردم.

زیر لب گفتم: پس از من چه می شود؟ چه کسی من را به یاد خواهد آورد؟ آیا قطره ای اشک در عزای نبودنم ریخته خواهد شد؟ یا نه، زود به خاطره ها می پیوندم و تنها یک عکس از من به جا خواهد ماند و با دو شمع جلوی آن؟

پاسخ هیچ بود، هیچ.

من فقط می خواهم تو برایم اشک بریزی، فقط می خواهم تو مرا بخوانی.

دلم می خواهد چند بهار بخوابم، فقط چند بهار، تا تو را ببینم، فقط تو را....

عاطفه مختاری

(شاعر و نویسنده)



بزرگ شده همان کودکی که با حرف هایت آرام می گرفت و با نوازش هایت به خواب فرو می رفت . همان کودکی که آخرین بار که از ترس پشت نقاب قسم هایت پنهان شده بودی ، گریه می کرد و تو را می خواست اما تو رهائش کردی و رفتی . حالا ولی بزرگ شده بزرگتر از آنکه من هم بشناسمش . می خندد ، می رقصد و خط کشی تمام خیابان ها را با شادی می شمارد ، این بار نه چشم به راه دوست و نه چشم به راه من .

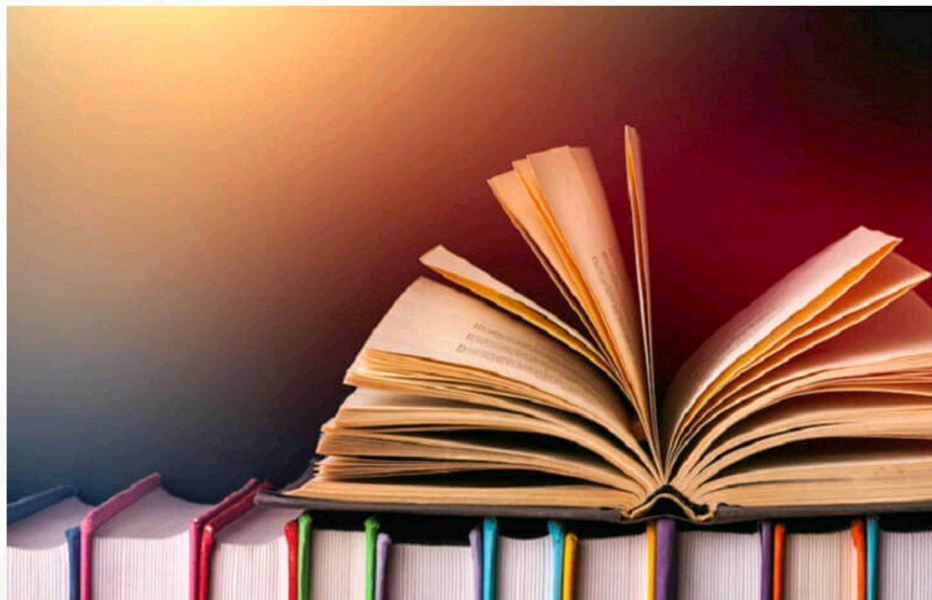
جالب است ، نه ؟

او برای گریه ها ، دردها و بهانه هایش درمانی جز ماییدا کرده ، گاهی که درد امانم را می بُرد آرام آرام خودم را در آغوش می کشم نکند بیدار شود و دوباره بخواهد تو را از نو بشناسد . حالا که رفته ای برنگرد ، این را به خاطر

خودم نمی گویم ، فقط می ترسم این بار که بیدار شود با اولین لبخندش پیر شود ، چون نمی داند مقصر دردهای اش من بودم ؛ منی که در پشت پنجره چشم هایم پنهان شده بودم تا نکند او را با نبضی دیگر و دردی دیگر برنجانم . او فقط گاهی با لرزش انگشتانم بر کاغذ و تولد شعری دیگر به فکر فرو می رود اما هنگامی که دست هایش را با عمق وجود می فشردم . ترس و تنهایی را رها می کند و دوباره می خندد ...



نویسنده مطلب: عارف ایمانه



تقدیم به ناشر نماها

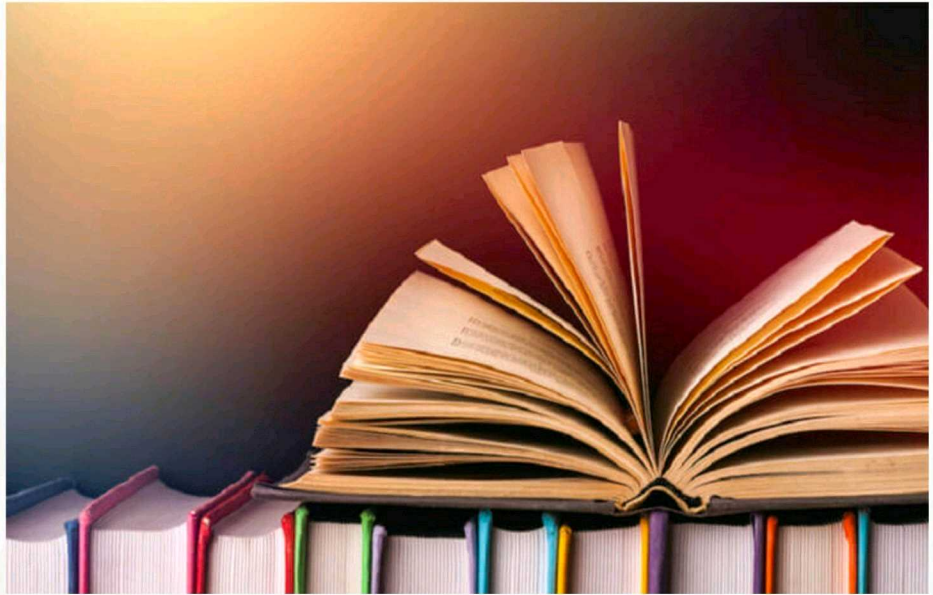
سألهاست هنر این مرز و بوم باز یچه افرادی نالایق شده است ، ظهور پدیده هایی همچون موسسه های مختلف به نام حمایت از قلم دوستان جوان که باعث هزاران آسیب به یک اثر می شود ، ناشران یا بهتر است بگویم ناشر نماهایی که از نام نویسنده نهایت سواستفاده را می کنند جهت بالابردن سطح امتیاز خود و در آخر پس از دریافت آن امتیاز لازم فقط و فقط جیب مبارک خود را با آثار نویسندگان و شاعران پر کرده و حتی زحمت پخش سراسری آن اثر را بر عهده نمی گیرند . عدم انجام وظایف گوناگون ، عدم عقد قرارداد با نویسنده و اگر بخواهم از تک تک آنها بگویم ممکن است حوصله خواننده این مطلب از بین برود .

حال حرف ما این است ، به هر شخصی که حرف هایی از حمایت از قشر نویسنده ، ایراد گرفتن از تمامی ناشران و بالابردن سطح نشر خود سخنی بر زبان آورد اعتماد نکنید ، زیرا که آنان از دشمن هم بدتر و به فکر جیب نویسندگان و شاعران این سرزمین هستند .

ناشر نماهایی که برای چاپ اثر ، مبالغ بسیار زیادی از نویسندگان و شاعران دریافت کرده و تمامی کتاب های چاپ شده را تحویل صاحب اثر می دهند و ...



نویسنده مطلب: عارف ایمانی



تقدیم به ناشر نماها

در آخر باید یادى کرد از ناشرانى که نام خود را شاعر و نویسنده مى گذارند و خزعبلات خود را در چندین نوبت به چاپ مى رسانند، چاپ اول، چاپ دوم، چاپ سوم، چاپ چهارم و ماشاءلله هر چه بگوئیم باز هم کم است.

و من الله توفیق

عارف ایمانی

شعار

عاطفه محتاری

(شاعر و نویسنده)



محبوب من

ای عشق سرخ واژه های آبی

بیا و ببین

هنوز در چشمانم ستاره می درخشد

محبوب من

ای لهجه شیرین لالایی

بیا و ببین

هنوز در رگ هایم خونی از تو می جهد

ببین این من تنها

چگونه تمامت را در خود حل کرده

و ببین این تو

چگونه مرا به قعر اقیانوس روشن عشق کشانده ای

این تویی که هر چند دور

اما نزدیک ترینی به من .

زهره ضیایی

(شاعر)



به کدام دهانه سپردی

نور تابنده از روزنه هایت را ؟

مفصل شکوفا شده کدام گیاهینه ؟

گشاینده رنگینه شکوفه های یاس !

مبهوت شور رگ هایت

به لبخند و بخشنده گی به روزم

یاری ده جناب سرد افق

دهلیز جا مانده غروب های خفه در خود !

از کدام تنگه آسمان را

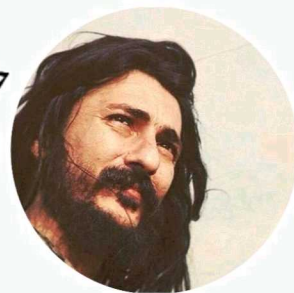
عطا می کنی به دارندگان تحرک و پویایی ؟

چارقد کش حروف آسمان !

کوتاه ترین لفظ روز

رُخ نابِ توست .

حافظ ایمانی
(شاعر)



چه خطی می نویسد سر مه بر بادام طولانی
کتابت کن تماشا را به نستعلیق حیرانی
جلا جنگ سم اسبان ، خراج چشم زخم تو
بگو چشمت کنند آهوسواران خراسانی
رسولان سر زلفت پریشانند از هر سو
به بعثت می رسد هر سوی این گیسو ، پریشانی
چه سرخی می کند خنجر خرامی های رگ هایت
انارت را دو قسمت کن ؛ شهید اول و ثانی
برقص ای آتش هندو دوات روی کاغذ را
که نستعلیق را شیواتر از آهو برقصانی
فراوان کرده حسنت رونق بازار حالم را
چه حالی دارد از حسن تو بازار فراوانی
سپاه سیب غلتید از طواف کعبه چشمت
که آسیب بلا را از مریدانت بگردانی
چه می گویم ؟ نمی گویم ؛ که خاموشند درویشان
که خاموشند هنگامی که تو انجیل می خوانی
سلام را به دار آویز و در بگشا به تکفیرم
مسیحای جوانمرگ من از ترس مسلمانی .

فرخاز عباسی

(شاعر)



۱

جریان

از سر آب گذشتن ها رودخانه شده است
زیر ، ... ماهی های درشت
غواصی های روح
گشت جلبک روی تن
و تماس رودخانه .

۲

گورستان پر می شد
ما هر روز خالی تر از دیروز
سنگ ها حرف بیشتری داشتند
جایمان را بری تر پر کن
حرفی نبود
تخته سنگی میان ما
واژه ها را گسترده بود .

مها مظهری

(شاعر)



به باد گفتیم تمام را تگذیب کن

وقتی در چشمهای می نگری

زمان دروغ است

آن هنگام که می خواهی آه بکشی

برهنه از کلام

و لب بدوزی به ظلمت لب ها

مرا به یاد نیاور

بایست رو به جهان و تگذیب کن دهانم را

در ترکیب لب و

دوست داشتم

همه چیز گذشت

به سادگی ابری که آهسته شب را ناپیدا کرده بود و

صدای گریه ی تو وقتی سرم نزدیک دهانت بود از درونت می آمد

از درون ویرانم که تو بودی و می خواستم پنهان تر

سر به سینه ات ، من باشم من من

وقتی به انکار بر نخاسته بودیم و باد هنوز

اکنون ای ظلمت لب ها

مرا تگذیب کنید که بیگانگی از درونم آغاز شده است

و خالی چشم هام

هیچ کدام شما را نمی شناسد .

دکتر هنگامه درخش

(شاعر و نویسنده)



شیوع پیدا کرده ام

رد پایم را در تاریخ منجمد شده

یک فانوس دریایی دیده اند

در عجایب متروک ...

تکثیر شده ام در حدود خفگی

حواشی تب دار یک انهدام ...

پیدام کنید

نقشه سلول هایم را

قرسیم کنید

پادزهرم را در جهان پاشید

قرنطینه

قرنطینه ام کنید .

اصغر رضایی گماری

(شاعر، نویسنده، دبیر و ناشر)



عشق همیشه هست

برای پیدا کردنش

نه برگ های تقویم را ورق خواهیم زد

نه راه های دور را ...

کافیست به دامن گلدارِ مادرم برگردم

با گل های همیشه بهاری اش

لبخند را در صورتِ سبز خواهد کرد

و چشمانی که

حساب تپش های قلبم را دارد

حرف های ناگفته ام را

با دل دریای اش می شنود

مادرم دریایِ بزرگی ست

و من ماهی قرمز کوچکی

که هر شب

برای دیدنش

تمام دریا را زیر پا می گذارم

و مدام در تَنگ دلتنگی هایم

نامش را صدا می زنم ...

زینب خورشیدی

(شاعر و نویسنده)



چشم ها خشکیدند

و زنگوله های رفتن را

در گوش بره ها

نجوا کردند

هنگام که محو می شد

بر نو اجدادیت

در سکوت

برگرد

برقصان پاییز را

برای بلوط ها

آنجا که دختری خواب می بیند

کودکی اش را

در کوهستان .

غلامرضا نصراللهی

(شاعر)



۱

درون این هیچ دشوار

عمر را می گویم

چه می توان نوشت به یادگار

که "ابرها آیه های تطهیرند" و آینده

تصور موهوم ماست

سیاهچاله ای تا دشوارِ خاک .

۲

فواره بلند می شود

به خیال رهایی

و سقوط می کند

چون پرنده ای تیر خورده

با مویه باد

آب حوض موج بر می دارد

با برگ گل سرخ .

آلاء شریفیان (آناهید)

(شاعر)



تفسیر کن جهان را به ارتعاش گبوتر

و زیتون را به لهجه سپید

تا بهار فریم شود در ترجمان چهار فصل

بدر خشد چشم وحشی

در اُردی بهشت شقایق

تفسیر کن جهان را

به حجمی از نان و گرافیک عشق

که مردان امید اند در موازی چشمان

و مادران معجزه به هندسه آغوش

در فانتزی کودک به تاویل رویا .

تحلیل و برسر شعر



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

بارانی که روزها

بالای شهر ایستاده بود

عاقبت بارید

تو بعد سال ها به خانه ام می آمدی

تکلیف رنگ موها

در چشم هام روشن نبود

تکلیف، مهربانی، اندوه، خشم

و چیزهای دیگری که در کمد آماده کرده بودم

تکلیف شمع های روی میز

روشن نبود

من و تو بارها

زمان را

در کافه ها و خیابان ها فراموش کرده بودیم

و حالا زمان داشت



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

از ما انتقام می گرفت

در زدی

باز کردم

سلام کردی

اما صدا نداشتی

به آغوشم کشیدی ، اما

سایه ات را دیدم که دست هایش توی جیبش بود

به اتاق آمدم ، شمع ها را روشن کردم ، ولی

هیچ چیز روشن نشد

نور ، تاریکی را پنهان کرده بود

بعد ، بر مبل نشستی

در مبل فرو رفتی ، در مبل لرزیدی ، در مبل عرق کردی

پنهانی ، بر گوشه تقویم نوشتم :

نهنگی که در ساحل تقلا می کند

برای دیدن هیچکس نیامده است .



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

یاکوبسن شعر را کارکرد زیبا شناسی زبان و هجوم سازمان یافته و آگاه به زبان هر روزه نامید و در شعر گروس عبدالملکیان از زبان امروزی گرفته تا مولفه های شعر سپید و مدرن یافت میشود و همین رعایت خوب مولفه های شعر باعث زیبا شناسی و تاویل پذیری در کار ایشان شده .

خوب میدانیم که در هر شعری مهمترین نقطه عطف آن از لحاظ زبان شناسی نماد ها و نشانه های شعری می باشد که ما را سطر به سطر جلو می برد و با فرهنگ یک سرزمین و ذهن و درون یک شاعر آشنا می کند و بارت میگوید اثر ادبی مناسبتی میان نویسنده و متن ، یا رابطه نویسنده و خواننده نیست بلکه مناسبتی است میان دلالت و جهان و بر این اصل باید بگوییم ؛ شاعر گروس عبدالملکیان با استفاده از دلالت ها و نماد به خوبی توانسته حق مطلب را ادا کند و شعری نمادین و عاشقانه و عارفانه و اجتماعی و به تبع آن تاویل پذیر به نمایش بگذارد .

در اینجا ، سه سطر اول ؛

بارانی که روزها

بالای شهر ایستاده بود

عاقبت بارید .



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

باران نمادی است با چندین تاویل، خوب میدانیم بارش باران در نگاه اول نماد؛ خیر و برکت و رحمت می باشد اما در نگاه دوم تاویلی سورئال و ذهنی را به نمایش می گذارد بارانی که ایستاده رسیده و راوی او را چون انسانی فرض میکند که بر بالای شهری ایستاده که بی تردید تصویری ذهنی را به مخاطب القا می کند، شاید این شعر در نگاه اول روایتی ساده داشته باشد، اما در تمام سطرها با تاویل پذیری و برجسته سازی همراه است و در سطر سوم، منتظر تلنگریست تا ببارد، این باریدن وقتی بر شهر باشد هرچند با نشانه باران عینی است اما تاویلی سورئال و غم انگیز است و آن را به شهر و اجتماع تعمیم می دهد چرا که پای استعاره را به میان کشیده.

اگر دقت کنید؛ جریان سیال ذهن فقط تلاشی برای انتقال افکار یک شخصیت نیست، بلکه هدف این است که خواننده آن افکار را به همان صورتی که در ذهن شخصیت است تجربه کند. و شاعر به هر سطری را که به دیگران تعمیم داده حس کرده.

زیرا هر مخاطب و تحلیل گر آگاهی این شعر را میخواند به خوبی حس و حال شاعر را تجربه میکند و به عمق درد شاعر پی می برد در واقع دو تاویل برداشت میشود از آن، از سویی تمام درد راوی معشوق می باشد و از سویی دیگر دردی اجتماعی است که در واقع اشفتگی ذهن راوی را



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

نشان می دهد. شاعر با فعل های؛ بود / بارید از شخص سوم، سخن به میان می آورد این باران که روزها بالای شهر ایستاده بود، شخص سوم بود که در سطر چهارم به "تو" شخص دوم تغییر مسیر می دهد و به تکنیک تغییر زاویه دید که تکنیک سینمایی است رو می آورد چرا که سکانس به سکانس پیش می رود و این سیال بودن ذهن شاعر را در شعر را می رساند، گروس عبدالملکیان برعکس کلید واژه های ساده ای که استفاده میکند، شعری با تصویر و تکنیک های پیچیده را رونمایی میکند که تا شعری به فن و فوت شعر آگاه نباشد به آن دست پیدا نمیکند. در واقع سبک اشعار گروس مدرن می باشد.

در سطرهای بعد:

تو بعد سال ها به خانه ام می آمی...

تکلیف رنگ موها

در چشم هام روشن نبود

تکلیف مهربانی، اندوه، خشم

و چیزهای دیگری که در کمد آماده کرده بودم



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

تکلیف شمع های روی میز
روشن نبود

در این قسمت راوی با شخص دوم به مکالمه می ایستد و مناسبتی که بین شاعر و شخصیت دوم شعر شکل می گیرد مرا به یاد مکالمه با ختین می اندازد و به آن هم آوایی یا هوموفونی می گویند در این سطرها شاعر به ظاهر و نگاه اول از حضور معشوق سخن می گوید اما در واقع و در تاویل دوم او بلا تکلیفی که هرگز روشن نیست سخن می گوید حالا این بلا تکلیفی تصویری سورئال را به رخ می کشد این مکالمه همگی خودگویی و تک گویی شاعر با خود می باشد که به آن مونولوگ می گویند و اگر بیشتر دقت کنید راوی از همه ادمها با تصویری کلی سخن می گوید وقتی باران بر سر تمام شهر می بارد فقط خودش خیس نمیشود بلکه همه خیس می شوند باید بگویم گروس عبدالملکیان نگاهی اجتماعی به دنیا دارد که به خوبی در شعرش نمایان می شود.

او از نشانه هایی چون خانه، رنگ، مو، چشم، مهربانی، اندوه، خشم، کمد، شمع استفاده میکند که نیمی از آنها مانند خانه، چشم، کمد، مو، رنگ، تصاویری عینی را به نمایش می گذارد و در نیم دیگر با مهربانی، خشم، اندوه، تصویری ذهنی را، که همین نشان دهنده ذهنیت پر بار و همه جانبه شاعر می باشد که به هر دو بعد ابژه و سوژه احاطه کامل دارد.



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

کمد در اینجا یک نماد است که در نگاه اول میتواند همان نشانه ای عینی و عادی اشیا باشد که هروسيله ای در آن میشود پیدا کرد اما در تاویل دوم و منظور شاعر نماد است ذهنی که راوی تمام افکار و ذهنیتش را در آن پنهان کرده و حالا آن را به کمد تشبیه می کند و او نمیداند با افکار و ذهنیت های مختلفش چه کند و تکلیف همه را نامعلوم می داند.

در سطرهای :

من و تو بارها

زمان را

در کافه ها و خیابان ها فراموش کرده بودیم

و حالا زمان داشت

از ما انتقام می گرفت

در این سطرها شاعر از کلید واژه "زمان" نام می برد "زمان نماد است سورئال" که شاعر به او در این قسمت تشخیص بخشیده طوری که حتی حالا می تواند از آنها انتقام بگیرد، گروس عبدالملکیان در این قسمت به تکرار دست میزند و تکرار خود یکی از تکنیک های است که باعث ارجاع درون متنی در



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

شعر و ارجاع درون متنی باعث استحکام درونی شعر می‌شود و شاعر با تکرار نشانه‌ی "زمان" ذهن مخاطب را به سمتی میکشد که خودش می‌خواهد و این تکرار باعث موسیقی می‌شود و این موسیقی به تبع موجب زیبایی شناسی در شعر می‌شود.

شاعر نه تنها در این قسمت که زمان را تکرار کرده بلکه در تمام طول شعر با نشانه‌های عینی و ذهنی چون؛ تکلیف، شمع، زمان، روشن، میل، به خوبی از تکنیک تکرار در شعرش بهره جسته و همچنان تکنیک‌های شعری اگر درست، اصولی و صحیح انجام شود مانند یک پازل همدیگر را تکمیل کرده و باعث میشود؛ زبان شعر را به عمق کشانده و معنا گریز و تاویل پذیر کند.

در سطرهای:

در زدی

باز کردم

سلام کردی اما صدا نداشتی

به آغوشم کشیدی



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

این قسمت روایتی دیالوگ وار شروع میشود در تاویل اول مکالمه ای عاشقانه با معشوق می باشد این روایت هر چند با شخص دوم میباشد اما به تاویلی این مکالمه با شخص دوم در ذهن خود شاعر است در واقع راوی آنقدر غرق در تخیل و ورویای عاشقانه شده که حتی بدون حضورش با خود به مکالمه نشسته .

در سطرهای بعدی می گوید :

اما ، سایه ات را دیدم

که دست هایش توی جیبش بود

در واقع شاعر به سایه تشخیص بخشیده آنچنان که می تواند بدون او راه برود و دست در جیب کند و از طرفی سایه ای دست در جیب نمادی از تضاد با آغوش می باشد چرا که محبت و دوست داشتن همیشه با آغوش همراه است و دست در جیب چه می تواند باشد جز تضادی بر این احساس ، در واقع کنایه ای از تمام شدن محبت دل می باشد راوی در این سطر ها باز از ذهنیت و افکار متعدد خود رونمایی میکند که آشنایی ذهنی شاعر را نشان میدهد که به مخاطب منتقل میکند در تمام طول شعر این ذهنیت ادامه دارد و سکانس های زیبایی را در برمیگیرد شاعر در تمام مدت با خود و مخاطب



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

در مکالمه است و از طرفی سیال بودن ذهن شاعر را نشان میدهد که این سیالیت ذهن شاعر باعث هم آوایی هم شده. او هر چند شعر را سکانس به سکانس جلو میرود اما شعر فضای یکدست و یکپارچه دارد و به وحدت و انسجام میرسد بنابراین روایتی مدرن را به نمایش می گذارد.

در سطر:

شمع ها را روشن کردم

ولی همه چیز روشن نشد

شاعر در اینجا با وجود آنکه شعر کاملاً مدرن می باشد او از نشانه قدیمی مانند شمع استفاده میکند هر چند که میتواند از کلید واژه های امروزی تری برای روشنایی استفاده کند اما او با این کار فضای شعرش را عاشقانه میکند و از نشانه های قدیمی کار کرد جدید می کشد.

منظور راوی باز در تاویل اول تصویری عینی که همان روشن کردن شمع است اما در تاویل دوم تصویری سورئال می باشد و منظور شاعر مشکلاتی است که بین او و معشوقش وجود دارد و باز حل نمی شود و در تاویل سوم و در اصل راوی میخواد این را یرساند که هر قدر روشنایی وجود داشته باشد برای ذهن های تاریک بی فایده است و هیچ چیز را نمی بینند و درک نمیکنند و باز تاویلی



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

اجتماعی از او می بینیم.

در سطر بعدی:

نور، تاریکی را پنهان کرده بود

باوجود آنکه "نور" نماد روشنایی است اما، اینجا تکنیک زبانی معکوس می بینیم در زبان معمولی همیشه تاریکی بر روشنی غلبه کرده و همه چیز را پنهان می کند اما برعکس آن در این شعر اتفاق می افتد و شاعر به شیوه ای آگاهانه به آشنزدایی و برجسته سازی دست میزند همین طور که می بینید شاعر از زاویه دید بیرونی روایت را تعریف می کند و خود شاهد آن است و با توجه به سکانس معکوسی که اتفاق افتاده، تصاویر سینمایی را بر خ می کشد.

این قسمت ذهنیت سورئال شاعر است وقتی راوی می گوید:

نور، تاریکی را پنهان کرده بود

می بینیم که به تاریکی تشخیص بخشیده آنچنان که می تواند با دست های خود نور را پنهان کند که تاویلی سورئال و معنای ذهنی را برای مخاطب متبادر می کند چرا که در اینجا منظور از نور، بلا تکلیفی



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

عشقی است که در ذهن راوی بسیار روشن است و حقیقتی که روشن است نیاز به آشکار کردن ندارد، در واقع راوی این معنا را به روشنی خلق کرده که دیگر بالاتکلیف نیست.

در این سطرها:

بر مبل نشستی، در مبل فرو رفتی

در مبل لرزیدی، در مبل عرق کردی

"مبل" اینجا نماد است با چند تاویل؛ در نگاه اول نماد نشستن در جایی و به استراحت پرداختن است، اما در نگاه دوم می تواند "مبل" تاویلی سورئال داشته باشد در واقع اینجا مبل را نشانه ای از وجود خاطراتش با معشوق تشبیه کرد که به نظر من بخاطر نوع تکرار ساخت ها که در این قسمت شعر انجام داده تکنیک های زبانی را به اوج رسانده، هر چند که پایان هر سطر تغییر می کند و شاعر با استفاده از فعل های مختلف کارکردهای مختلفی از شعر کشیده مانند: نشستن، فرو رفتن، لرزیدن و عرق کردن، اما باز هم با تکرار نشانه "مبل" ذهن مخاطب را به اول سطر جایی که خودش می خواهد برمی گرداند و نشان دهنده تاکید شاعر می باشد.

وقتی شاعر میگوید در مبل می نشینی، در مبل فرو می روی نه تنها تکرار را در شعر سپید استفاده



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

کرده بلکه این تکرار، یکی از تکنیک های ارجاع درون متنی است که شعرش را از درون محکم میکند باید بگویم شاعر اینجا ذهنیتی سورئال دارد چرا که فرو رفتن در مبل در زبان عادی غیر ممکن است و در واقع زبانی ادبی و غیر واقعی است بنابراین تصویری ذهنی را در بر می گیرد.

راوی "مبل" را نماد و نشانه ای از معشوق می داند که شاعر را به یاد او می اندازد تا بواسطه آن شعر را لایه مند و تاویل پذیر کند و خوب میدانیم شعری که چند معنی از آن متبادر شود دارای قدرت شاعرانگی برجسته سازی و آشنازدایی است حتی ممکن است این داستان هرگز اتفاق نیفتاده باشد و ذهنیت سورئال و ذهنی شاعر باشد، از طرفی باید بدانید یک شعر خوب باید با تمام اجزای خود در ارتباطی تنگاتنگ و منسجم با هم قرار بگیرند و شعر ایشان شعری منسجم، ساختارمند و تاویل پذیر می باشد در واقع شاعر در این قسمت دست به کشف زده وقتی ساختارهای زبان معمولی شکسته شده و به آشنازدایی برسد کشف اتفاق می افتد و این همان چیزی است که در این قسمت شعر ایشان بسیار بسیار زیبا دیده میشود مانند فرو رفتن در مبل که فرا واقعی و سورئال است راوی شعر را با تخیلی سورئال و نشانه های عالی پیش میبرد.



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

به سطرهای زیر دقت کنید :

پنهانی بر گوشه تقویم نوشتم :

نهنگی که در ساحل تقلا می کند

برای دیدن هیچکس نیامده

وقتی شاعر از ضرب المثلی استفاده می کند که بخواهد با مخاطب ارتباط بهتری برقرار کند و به آن همزاد پنداری میگویند و شاعر به طور خود آگاه از آن استفاده میکند تا با کنایه به منظور خود برسد و در اینجا راوی وقتی می گوید .

در نگاه اول و مخاطب شاعر به تقلاي نهنگ اشاره کرده و خوب میدانیم در فرهنگ عامیانه ما و ضرب المثل های گفته شده ، تقلاي نهنگ در ساحل جز مرگ نیست ، اما در واقع و در نگاه دوم تاویلی سورئال میباشد که با استفاده از همزاد پنداری به آن رسیده ، در واقع شاعر به مرگ این رابطه اشاره می کند که اتفاق افتاده و حتی در نگاه سوم می تواند غم را تعمیم عمومی دهد چرا که در تمام شعر او نگاهی همه جانبه سکانس به سکانس حس میشود و شاعر غم و مرگ دیگران را به تصویر می کشد . او می گوید نهنگی ، در واقع سوم شخص استفاده میکند و این همان سیالیت ذهن و ذهنیتی همه جانبه است که در اشعار ایشان جاری است او نمادی از آدمی است که تقلا می کند وصل شود به عالم



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

لاهور.

"مالارمه شاعر فرانسوی تبار می گوید؛ در متن، زبان حرف می زند نه مولف."

بنابر این دلالت ها و نمادها و تاویل ها، زبان ادبی راوی است که حرف میزند نه خود او و گروس در اینجا عشق را، شکست را و زندگی انسان ها را در این شعر می ریزد و به نمایش می گذارد.

رولان بارت در جایی میگوید: آیا برایتان پیش آمده وقتی مطالعه میکنید سر خود را بالا بگیرید و مطالعه کنید؟

منظور رولان بارت نشانه شناس فرانسوی؛ در واقع از طرح این سوال سر بالا گرفتن و مطالعه کردن: غوطه ور شدن در تاویل های متفاوت آن کتاب بوده که به ذهن او هجوم می آورده و او را مست آن کتاب می کرده، در اینجا باید بگویم؛ وقتی اشعار گروس عبدالملکیان را می خواندم دقیقاً همین حال را داشتم سرم را بالا می گرفتم و فقط به تاویل های متفاوت و عمیقی که سطر به سطر اشعار ایشان می تواند داشته باشد. فکر میکردم حقا که ایشان حق شعر را ادا کرده اند.

در واقع این شعر در ژانر عاشقانه، عارفانه و اجتماعی صورت گرفته هر چند در نگاه اول خواننده این شعر به سادگی نوشته شده اما معناهای گوناگون از آن متبادر میشود که باعث میشود شعر تاویل پذیر و



نویسنده مطلب: مریم گمار



تحلیل شعر ملاقات از گروس عبدالملکیان

لایه مند شود ، او نه تنها از احساس ، اندیشه و فلسفه استفاده کرده ، بلکه از دیدگاهی سورئال به این پرداخته .

باید بگوییم ؛ تا زبان شاعر به زبان ادبی نرسد ، تاویل پذیر نخواهد شد مثلاً ؛ گروس عبدالملکیان در این شعر نشانه کلاسیک مانند ؛ "شمع" و نشانه مدرن مانند "میل" با هم استفاده کرده ، اما در معنا از آن کارکردی مدرن میکشد و در کل فضای شعری او مدرن می باشد خوب میدانیم یکی از اصلی ترین مولفه های شعر سپید زبان اوست و زبان ادبی هر روز در حال تغییر و دست خوش زمان می باشد و ما نباید از آن جا بمانیم ، نمی توانیم در حال زندگی کنیم و به زبان قرن های پیش شعر بنویسیم این یعنی ماندن در گذشته و شعر امروز این را نمی پذیرد .

اگر بخواهم از زبان شعری ایشان بگویم زبانی کاملاً امروزیست که ویژگی منحصر به فردی به اشعارش می دهد او به راحتی تکنیک های شعری را اجرا میکند با وجود استفاده عینی از نشانه ها اما اشعاری پر از آشنایابی ، معناگرایی و موسیقی درونی زیبا خلق می کند که هر کسی میتواند با آن همزاد پنداری و ارتباط برقرار کند و این حسن نوشتار این شاعر بزرگوار است .

با آرزوی موفقیت برای ایشان .

مریم گمار

سفر سے موسیقی

بیوگرافی

موسیقی از هرج و مرج نظم می‌آفریند: چون ریتم بر چیزهای ناهمگرا همسانی تحمیل می‌کند، ملودی بر چیزهای گسیخته پیوستگی تحمیل می‌کند و هارمونی بر چیزهای ناسازگار، هماهنگی.

(یهودی منوهین)

در این شماره قصد داریم شما را با خواننده جوان امیر روشنا آشنا نماییم.

ایشان متولد سال ۱۳۷۳ از تهران هستند. از زبان خود ایشان: از کودکی علاقه‌مند به خوانندگی بودم و خوانندگی را با صدای خواننده عزیز ناصر عبداللهی شناختم. (یادشان گرامی باد)

سپس رفته رفته بیشتر با این هنر آشنا شدم. از سال ۱۳۹۳ با شروع کلاس‌های دانشگاه علازم مخالفت‌هایی کلاس‌های آواز ایرانی را هم در پیش گرفتم. بعد از گذراندن کلاس آواز؛ کلاس‌های صداسازی را با استاد علیرضا استاد پور شروع کردم و در کنار آن موسیقی پاپ و آموزش گیتار را فرا گرفتم که چهار سالی به طول انجامید. در کنار صداسازی به آموختن ترانه و نوشتن آن و ساخت ملودی پرداختم. البته در این دوره از زندگی هنری ام اصلاً وارد عرصه خوانندگی نشدم و فقط به آموزش حرفه‌ای می‌اندیشیدم تا اینکه در سال ۱۴۰۰ اولین کار رسمی خود به نام کافه را اجرا نمودم. چند سالیست تمامی آهنگ‌های خود را در یک آلبوم جمع‌آوری کرده‌ام که بسیاری از آن‌ها هنوز منتشر نشده‌اند. با این حال هنوز در مسیر آموختن هستم و معتقدم که چیزی برای یادگیری هست و خوانندگی جایگاهیست که باید همیشه در حال تمرین باشید و بر روی صدا و حنجره فوکوس کنید و هنری است که فقط تمرین و تکرار پی در پی را خواهان است. گزیده‌ای از کارهای ایشان:

((کافه، پرس و جو، دلیار، دل دیوانه، پیش اومده برات و جانا))

سپاس از خواننده عزیز جناب آقای امیر روشنا و آرزوی موفقیت روز افزون برای ایشان.



سفر بہ سینا



نویسنده مطلب: عارف ایمانی



پروژه سینمایی نارالله

در سال ۱۳۸۱ زمره‌هایی از ساخت سریالی با موضوع حرکت کاروان امام حسین علیه السلام به سوی کوفه به گوشمان رسید.

نام سریال مشخص شد: نام موقت (امام حسین) که بعدها به نارالله تغییر نام داده شد. عوامل سریال معرفی شدند: نویسندگان: مجتبی فرآورده، عبدالحمید قدیریان و شهریار بحرانی و به تهیه‌کنندگی محسن علی اکبری و کارگردانی شهریار بحرانی.

انتخاب بازیگران انجام شد و پروژه به سرعت در لوکیشن‌هایی حوالی شهر یزد کلید خورد.

اما چه بر سر این پروژه آمد؟ چرا سریال نارالله هرگز به پخش نرسید؟
حال به این موضوع خواهیم پرداخت.

پروژه نارالله در سال ۱۳۸۱ توسط عواملی که نام آن‌ها برده شد در لوکیشن‌هایی حوالی شهر یزد کلید خورد و برنامه ریزی‌ها بر آن بود که این سریال در ۱۲ قسمت تولید گردد. حدود ۱۰۰ دقیقه از کار فیلمبرداری شد و به دلایل نامعلومی پروژه تعطیل و تمام عوامل پایان پروژه نیمه‌کاره را اعلام کردند.



نویسنده مطلب: عارف ایمانی



پروژه سینمایی ثارالله

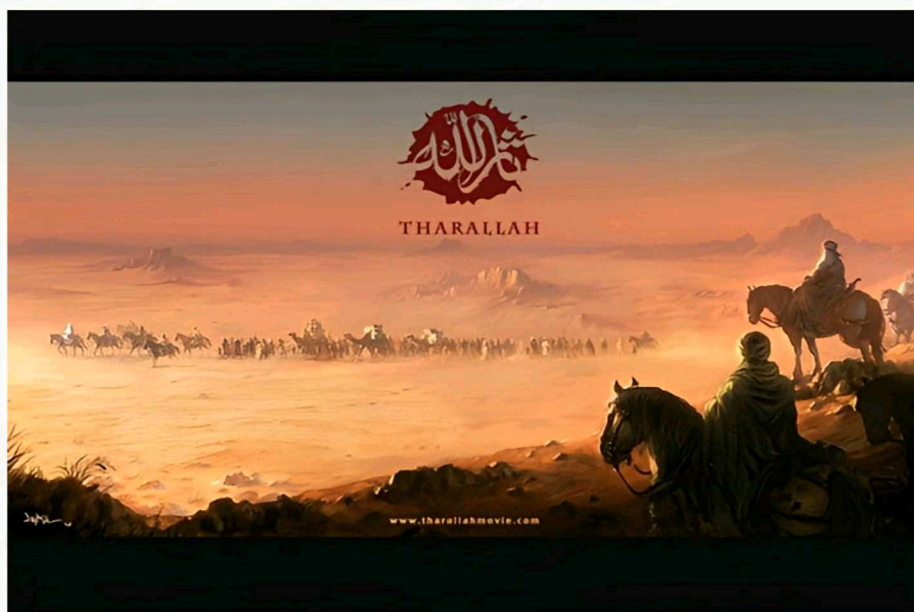
در همان سال زمزمه هایی از ساخت نسخه سینمایی این اثر به میان آمد. پروژه سینمایی ثارالله با همان عوامل سریال به پیش تولید رسید اما در کمال ناباوری باز هم تولید این پروژه متوقف شد.

مهدی فقیه، یکی از بازیگران پروژه ثارالله می گوید: من نقش جون، غلام امام حسین را داشتم کار خوبی می شد، آقای علی نصیریان هم وقتی کار تعطیل شد ناراحت شدند و می گفتند یک کار خوب در این مملکت انجام نمی شود. همه ناراحت بودیم چون کار خوبی در قالب مذهبی و قرآنی به زندگی امامان داشت انجام می شد. ابتدا وقتی سریال بود با نام امام حسین بود که بعداً ثارالله شد تا فیلمش را بسازند. دوباره گریم شدیم، آماده شدیم و آقای سعید ملکان آمدند و گریم کردند و قرار بود دوباره شروع کنند که باز متوقف شد. توقف سریال به شبکه اول مربوط است، اما فیلم سینمایی هم اجازه ندادند ساخته شود و دلیل آن را نمی دانم و برای ما هم علامت سوال است.

با صحبت های مهدی فقیه در باب پروژه ثارالله باز هم مشخص نشد که چرا این اثر به هیچ نتیجه ای نرسید.



نویسنده مطلب: عارف ایمانی



پروژه سینمایی ثارالله

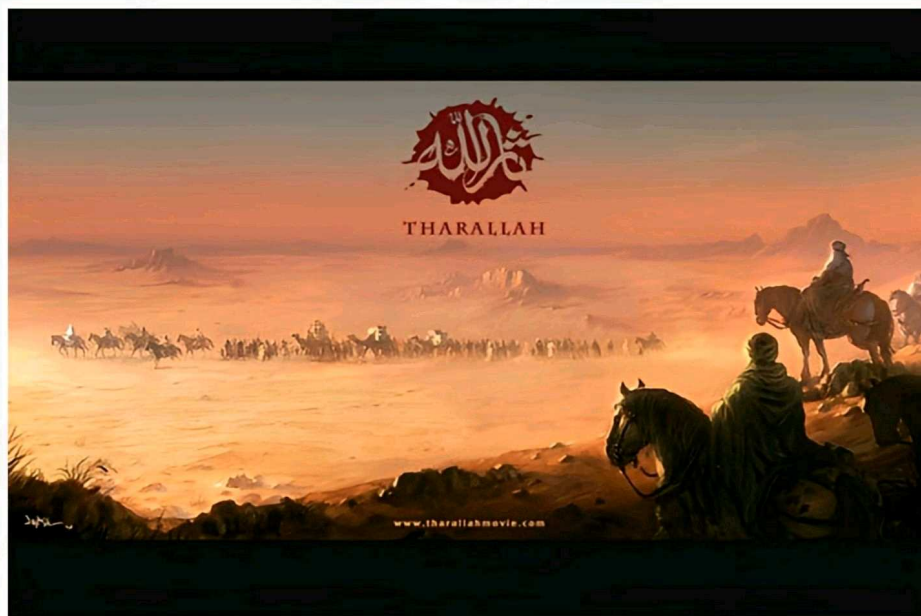
سال‌های زیادی گذشت و پروژه ثارالله از ذهنمان پاک شد و عوامل آن مشغول تولید کارهای دیگری بودند، اما در سال ۱۳۹۳ خبری دست به دست شد. پروژه ثارالله بزودی وارد فاز فیلمبرداری می‌شود. صفحات اول روزنامه‌ها از مجتبی فرآورده، نویسنده و کارگردان این اثر گفتند و مشخص شد این پروژه متفاوت‌تر از پروژه قبلی است.

خبری بسیار خوب بود که تیم تولیدکننده فیلم ملک سلیمان، این اثر به یادماندنی تصمیم بر تولید یک اثر فاخر دیگر گرفته‌اند اما این بار بدون شهریار بحرانی. در یکی از روزنامه‌ها نام زهیر یاری میان بازیگران این اثر دیده شد. با چندتن از بازیگران قرارداد بسته شد و زمزمه‌هایی از حضور شهاب حسینی در این پروژه شنیده شد.

طبق گفته‌های مجتبی فرآورده، نویسنده و کارگردان این اثر قرار بر این بود بزودی فیلمبرداری این پروژه آغاز شود اما ناگهان تاریخ فیلمبرداری این اثر تغییر کرد. دو سال سکوت به میان آمد تا اینکه مجتبی فرآورده اعلام کرد که این اثر با کمبود بودجه مواجه شده است و تا نبود سرمایه‌گذاری خوب، ساخت این پروژه امکان‌پذیر نیست.



نویسنده مطلب: عارف ایمانی



پروژه سینمایی ثارالله

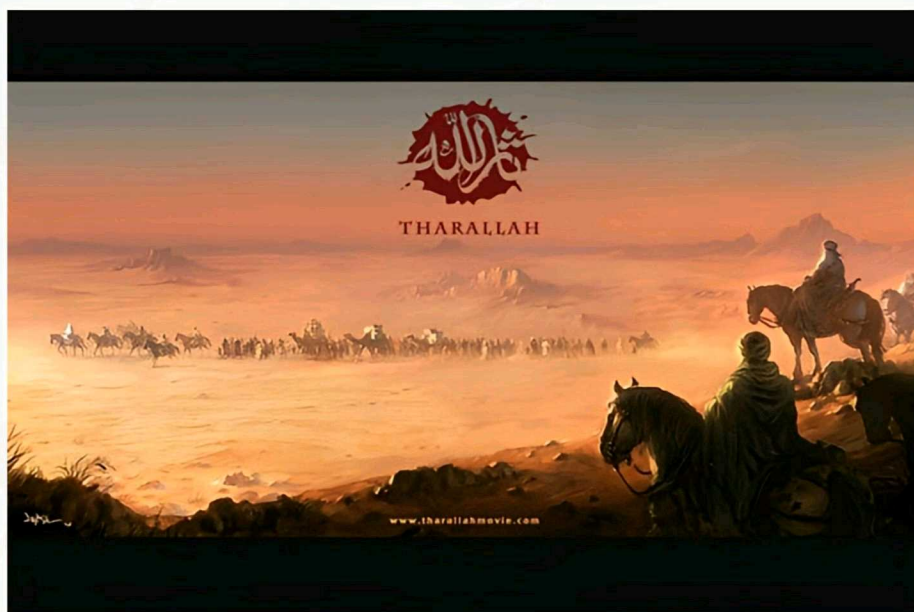
حال پس از چند سال از خبر شکست این پروژه، مجتبی فرآورده سعی دارد با سرمایه شخصی خود این اثر را به تولید برساند و در یک مصاحبه اعلام کرد که وصیت کرده فیلمنامه ثارالله را پس از مرگش با او دفن کنند.

از نگاه خود میتوانم بگویم پروژه ثارالله می توانست مانند پروژه ملک سلیمان یک نگاه متفاوت را به سینمای ایران بیاورد اما به دلیل بالا رفتن هزینه ها و مشکلات دیگری که عوامل سریال مختارنامه با آن دست و پنجه نرم کرده بودند، تولید این پروژه می تواند با سختی ها و دشواری های زیادی مواجه شود. تولید پروژه هایی در باب حادثه کربلا سختی های خودش را دارد اما خیلی متفاوت است که چه کسی چنین پروژه هایی را به نتیجه می رساند. در این چند سال ما دو پروژه در باب این موضوع را تماشا کرده ایم، سریال مختارنامه که با آن حجم از سانسور توانست مخاطب خود را پای تلویزیون میخکوب کند پروژه سینمایی رستاخیز که فقط در جشنواره فیلم فجر اکران شد و از نظر بنده فیلم چندان خوبی نبود.

با آرزوی موفقیت برای عوامل پروژه ثارالله و به امید تولید این اثر فاخر.



نویسنده مطلب: عارف ایمانی



پروژه سینمایی ثارالله

و در پایان:

بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی به محمد حنفیه و افراد بنی هاشم که نزد او هستند. گویی دنیایی وجود نداشته، همانگونه که آخرت همیشگی است.

و السلام

ثارالله

نویسنده و کارگردان: مجتبی فرآورده

سفر سے تاریخ



نویسنده: پریسا بکتاش

جاذبه های گردشگری ادبی در تهران

پریسا بکتاش هستم . در رشته مترجمی زبان انگلیسی مقطع کارشناسی ارشد تحصیل کرده ام . از سال ۱۳۸۳ تا کنون مدرس زبان انگلیسی بوده ام و انگلیسی تدریس کردم . از سال ۱۳۹۷ وارد صنعت گردشگری شدم و دارای کارت رسمی راهنمای گردشگری از وزارت میراث و گردشگری هستم .

سابقه برگزاری چندین تور در حوزه تهران و داخلی دارم . سال ۱۴۰۲ به عنوان راهنمای برتر در حوزه تهران شده ام و عمده فعالیت اینجانب در این زمینه میباشد . از سال ۱۳۹۸ در چندین پروژه گردشگری با ستادگردشگری شهرداری تهران تهران همکاری داشته ام و هم اکنون هم در همین حوزه فعالیت دارم .

امروزه صنعت گردشگری به عنوان یکی از صنایع مهم و درآمدمزاد در هر کشوری به حساب می آید که باعث شده دولت ها به این مهم بیش از گذشته توجه کنند و به دنبال احیای مجدد این صنعت باشند . مفاهیم صنعت گردشگری در مورد طبیعت با احیای مجدد این صنعت باشند .

مسافرت ، ارتباط نزدیکی دارد و گردشگر سعی دارد در حین سفر از اماکن مختلف دیدن کند و با تاریخچه و روایتهای مکان های مورد نظر هم آشنا شود . گردشگری هر روز در حال گسترش است و به روی گردشگران پنجره ای نو با تجارب جدید باز میکند که لذت سفر را چند برابر می کند .



نویسنده: پریسا بکتاش

جاذبه های گردشگری ادبی در تهران

گردشگری انواع مختلفی دارد و گردشگری شهری گونه ای از گردشگری است که در آن به مردمی اشاره میکند که به شهرهای دیگر سفر می کنند تا از جاذبه های مختلف فرهنگی، تاریخی، معماری، هنری، موزه ها و خانه موزه ها، معابد و آرامگاهها، کاخ ها، فستیوال ها، رستوران ها، بازارها و مساجد بازدید کنند که به نوبه خود تاثیر قابل توجهی بر رونق اقتصادی شهر ها دارد. این نوع گردشگری تجربه بی نظیر و زنده است که گردشگر را به دنیایی از تنوع فرهنگی و تاریخی هدایت می کند.

گردشگری شهری در ایران یک صنعت فعال و پر رونق به حساب می آید چرا که به دلیل قدمت و تاریخ غنی ایران و همچنین وجود جاذبه های گردشگری تاریخی تنوع فرهنگی، تنوع اقوام و آداب و رسوم و همچنین جاذبه های زیبای طبیعی و ... توجه گردشگران داخلی و خارجی رو به این نوع گردشگری جلب کرده و هر ساله شهرهای مختلف ایران میزبان مهمانان داخلی و خارجی می باشد. از جمله این شهرها میتوان به شیراز که شهر حافظ و سعدی است یا به اصفهان که شهر تاریخ و معماری است یا یزد که شهر بادگیرهاست اشاره کرد. گردشگری ادبی و هنری گوناگونی را در، یکی دیگر از شهرهایی که جاذبه های

و آلودگی میفشد اما کمتر کسی میداند که این شهر با قدمتی چند هزار ساله میزبان افراد و اشخاص مشهوری است که در این کلانشهر می زیسته و حال مشتاقانی برای آشنایی با این اشخاص و مکانها فرصت را مغتنم می شمروند و به دیدن این مکان ها می روند. همانطور که در بالا گفته شد گردشگری روز به روز در حال گسترش است و قابلیت این را دارد که تا با مفاهیم مختلف ترکیب شود و گونه ای جدید از گردشگری را بوجود آورد.



نویسنده: پریسا بکتاش

جاذبه های گردشگری ادبی در تهران

"گردشگری ادبی" در حقیقت یک نوع گردشگری فرهنگی ست که هدف آن آشنایی با اماکن مربوط به نویسندگان، شعرا، هنرمندان و آثار آن هاست. ایران با داشتن شاعران و نویسندگان معروف یکی از قطب های گردشگری ادبی ست که در این میان هم تهران به دلیل موقعیت سیاسی و وجود مراکز فرهنگی و هنری مورد توجه شاعران و نویسندگان زیادی بوده و به همین دلیل پتانسیل بالایی برای ترویج گردشگری ادبی را داراست.

در تهران چهره های مشهور ادبی میزیسته اند که هر کدام در نوع خودش منحصر به فرد بوده است. کسانی که حتی شاید در برخی وقایع جامعه هم تاثیر گذار بوده اند. از انجاییکه هدف از نوشتن این مطلب معرفی جاذبه های گردشگری ادبی در تهران است. در پایان به چند خانه موزه که متعلق به این افراد است و دیدنشان خالی از لطف نیست اشاره می کنم.

خانه موزه اخوان ثالث

مهدی اخوان ثالث متولد ۱۰ اسفند ۱۳۰۷، شاعر، ادیب و موسیقی پژوه ایرانی است او از شاعران سبک نیمایی و استاد در زمینه شعر کلاسیک ایرانی بود. وی ۴ شهریور سال هزار و سیصد و شصت و چهار به علت سگته قلبی در گذشت.

مهدی اخوان ثالث در منطقه اخوان ثالث، خانه موزه اخوان ثالث یا منزل موزه شش تهرانی به نشانی:

تهران، خیابان فاطمی، خیابان دائمی، خیابان خجسته، پلاک ۲۹ واقع است. قدمت خانه موزه اخوان ثالث به دوران پهلوی دوم و دهه چهل می رسد و در سال ۱۳۸۲ به فهرست آثار ملی ایران اضافه شده است. مهدی اخوان ثالث از شهریور ۱۳۵۷ تا آخرین نفس یعنی ۴ شهریور ۱۳۶۹ در این خانه زندگی می کرد.



نویسنده: پریسابکتاش

جاذبه های گردشگری ادبی در تهران

خانه موزه نیما یوشیج

علی اسفندیاری که با نام نیما یوشیج شناخته می شود (۲۱ آبان ماه ۱۲۷۶ ، ۱۳ دی ماه ۱۳۳۸) شاعر ایرانی بود .

او بنیان گذار شعر نو فارسی و ملقب به « پدر شعر نو » در ایران است که از ایشان به عنوان یکی از تأثیرگذارترین شاعران در شعر معاصر یاد کرده اند . این خانه توسط نیما و خانه یوشیج در تهران در محله دزاشیب واقع است همسرش ساخته شده است . به گفته فرزند نیما هزینه ساخت این خانه از وامی که ظاهراً قدمت خانه اواخر دوره پهلوی اول مادرش گرفته بود تأمین شده است میباشد . این خانه به ثبت ملی رسیده است .

خانه موزه پروین اعتصامی

یکی دیگر از شاعرانی که زمانی در تهران می زیسته است پروین اعتصامی ست . رخشنده اعتصامی که نام اصلی اوست در ۲۵ اسفند ماه ۱۲۸۵ در تبریز زاده شده است . وی تا ۷ سالگی در تبریز بوده و سپس به واسطه کار پدرش به تهران می آیند . او بعده ها که شاعر میشود اسم پروین رو انتخاب می کند . اگر چه در تبریز خانه پروین از نام وی باقی مانده اما در تهران هم خانه پدری وی قابل بازدید است .

خانه پروین اعتصامی، بعدها توسط برادرانش به مالکان دیگری فروخته شد و بخش هایی از خانه با دیوارچینی از عمارت اصلی جدا گردید . با این حال هنوز این خانه بسیار زیباست و چیزهای زیادی را از زندگی پروین و خانواده اش می گوید .

خیابان مصطفی خمینی ، پائین تر از چهارراه سرچشمه ، کوچه شهید علیزاده کمیلی ، پلاک ۱۰ .

عوامل ماهنامه زمین

سرمدیرو صاحب امتیاز: عارف ایمانی

نویسنده شماره ششم:

شاعران:

مها مظهری	عاطفه مختاری	باستانی پاریزی
دکتر هنگامه درختان	زهره ضیایی	وودی آلن
اصغر رضایی گماری	حافظ ایمانی	عاطفه مختاری
زینب خورشیدی	فرحناز عباسی	عارف ایمانی
آلاء شریفیان (آناهیدا)	غلامرضا نصراللهی	پریسا بکناش
		مریم گمار

صفحه آرایی: فرزاد ایمانی

سال یکم هزار و چهارصد و سه، بحری شمسی



ماهنامه زمستان ، مجله ای الکترونیکی است که ماهانه در وبسایت های ادبی کشور و کانال های تلگرامی منتشر خواهد شد .

هدف ماهنامه زمستان حمایت از نویسندگان و شاعران و دوستداران شعر و ادبیات می باشد . همچنین با انتشار این نسخه الکترونیکی در تلاش هستیم ، در ترویج خواندن کتاب و کتاب خوانی قدمی هر چند ناچیز برداشته شود .

امید آن که با مطالعه و انتشار این مجله ما را به اهداف مشترکمان نزدیک تر نمایید .

کر بخولای و صفش آرام در حلب

کشف لاد سرلرم شود ، مقتصد کتب